

# از آزادگان در مسیر حسین (ع) از آزادگان در مسیر حسین (ع)

محتوای سخنرانی ویژه هیئات نوجوانی  
دهه اول محرم الحرام ۱۴۰۳



بسم الله الرحمن الرحيم

در آستانه ماه عشق و شور حسینی و با فرا رسیدن ایام سوگواری سرور و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام، بنیاد ملی نوجوان، متشکل از شبکه مدارس و فرهنگیان جهادی، تشکل‌های دخترانه و پسرانه سراسر کشور، سرشبکه‌های فعال خواهران، مدیران قرارگاه نوجوانی استان‌ها و دیگر بخش‌های آن، بر خود لازم دید تا هم‌گام با طرح ملی «زندگی با آیه‌ها» در ماه محرم، در دو قسمت بُرش نوجوانانه خود را ارائه دهد؛

اول: ارائه طرح‌واره «لبیک» جهت خلاق‌تر شدن فعالیت «هیئت‌های نوجوانانه».  
گرانی‌گاه تحولی این بخش، تمرکز روی «کنش‌گری» نوجوانان است.



برای مشاهده این طرح‌نامه می‌توانید به کتابخانه بنیاد ملی نوجوان به نشانی:

<https://bonyad-nojavan.ir/product-category/library/>

مراجعه فرمایید.

دوم: تولید «محتوای منبرهای نوجوانانه» جهت استفاده مبلغین محترمی که در هیئت‌های نوجوانانه فعال هستند. این محتوا با محوریت آیات طرح «زندگی با آیه‌ها» تدوین شده است. لازم می‌دانم در اینجا از مشورت‌های جناب حجت الاسلام محمودخانی برادر عزیزم در سازمان دارالقرآن و جمع نویسندگان کارگروه تولید محتوای بنیاد ملی نوجوان بویژه سرور عزیزم حجت الاسلام آقاجانی تقدیر و تشکر نمایم.  
امید است که این تلاش کوچک در مسیر زمینه‌سازی ظهور امام زمان، مورد رضایت حضرتش قرار گیرد.

معاون پژوهش بنیاد نوجوان

محسن بختیاری

تابستان ۱۴۰۳





آیه محوری  
شب اول محرم الحرام

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلًا صَدَقُوا مَا  
عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن  
قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ  
وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

۲۳ احزاب

از مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدشان با خدا (برای فرار نکردن از میدان جنگ) صادقانه ایستادند. برخی‌شان پیمانشان را به انجام رساندند (و شهید شدند) و برخی منتظر شهادت‌اند. اینان به هیچ وجه تغییر عقیده ندادند.

بازار دکان کمال  
در حریم حسین اند



طلیعه (مناجات با امام زمان علیه السلام)

از زندگی بی تو بیزاریم آقا  
دیگر بیا، خیلی گرفتاریم آقا

با دلبری غیر از تو که کاری نداریم  
در سینه تا مهر تو را داریم آقا

پیش طیبِ دیگری جُز تو نرفتیم  
حالا که افتادیم و بیماریم آقا

تنها ز چشمِ مهربانت بر می آید  
بخشیدن ما که گنهکاریم آقا

ایستاده، پای قول و قرار

مقدمه چینی (ایجاد انگیزه)

برخی فکر می کنند ما نوجوان ها خیلی زود به چیزی علاقه مند می شویم و خیلی زودتر هم آن چیز دلمان را می زند. دمدمی مزاج هستیم و روی حرف و قول و قرارمان نمی شود خیلی حساب کرد.

راستش را بخواهید حتی اگر این حرف و فکر، درست هم باشد، به من یکی برمی خورد که «روی حرف حساب نشود»! این یعنی من را هم چنان بچه و کودک می دانند. بارها شده خواسته ام خودی نشان دهم و اثبات کنم قد کشیده ام، اما راه و رسم درست آن را بلد نیستم.

حالا این من و شما هستیم، نوجوانانی پرآرزو که جویای هویت و شخصیت قابل احترامی در بین جامعه پیرامون خود هستند. به نظر شما کوتاه ترین مسیرها برای به رُخ کشیدن خودمان چیست؟ چطور می توانیم به نقطه ای برسیم که روی ما حساب کنند؟

یکی از بزرگراهایی که بزرگ ترها تمرکز روی آن دارند تا ببینند ما نوجوانان رشد کرده ایم یا نه، پایبندی ما نسبت به قول ها و پیمان هایی است که نسبت به آن متعهد شده ایم.

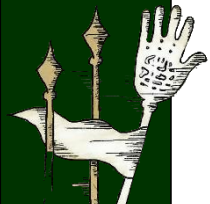
یک نوجوان وقتی قول می دهد باید نسبت به توانایی اجرای آن عهد و پیمان هم دقت نظر داشته باشد. آیا از پس اجرای آن عهد بر می آید؟ در اینجا دوراندیشی و محاسبه دقیق یک نوجوان سنجیده می شود.

از طرفی دیگر اراده و قدرت اجرا و استقامت او نیز امتحان می شود. گاهی برخی نوجوان ها توانایی و قدرت انجام یک کار را دارند، اما سستی به خرج می دهند و با تبدیلی از اجرای دقیق آن کار سر باز می زنند. کم حوصلگی و یا بی نظمی در اجرای یک کار، موجب می شود کاری که می توانستیم انجام دهیم به موقع و درست انجام نشود.

همه این شرایط خاص باید نگاه ما را به «خوش قول» بودنمان تغییر دهد. نوجوانی که بتوان روی قولش حساب کرد، قطعاً شخصیت و هویت و محبوبیت بیشتری در بین هم سن و سال ها و بزرگ ترهای خود دارد.

فراموش نکنیم، این خود ما نوجوان ها هستیم که می توانیم تصویری درست از خودمان به نمایش بگذاریم.

خلاصه اینکه قول و قرارهای خود را دست کم نگیریم. بهترین سابقه کاری، سابقه خوش قولی های ما است.



## بسط محتوا با محوریت آیه

خوش قول بودن، و پایبندی به پیمان‌ها، فقط برای شخصیت پیدا کردن نیست. خوش قولی عاقبت انسان را هم بخیر می‌کند. وقتی یک نوجوان در دوره نوجوانی خود خوش قولی را در کارهای کوچک، تمرین می‌کند، کم‌کم این روحیه در او نهادینه می‌شود. قول و قرارها که بزرگ‌تر بشود، سختی مسیر بیشتر می‌شود، اما شیرینی خوش قولی و لذت‌بخش بودن آن، موتور محرکی می‌شود برای پایبندی‌های بزرگ‌تر و خوش قولی‌های بیشتر.

اوج جایزه‌ای که برای خوش قول‌ها ترسیم شده است در آیه ۲۳ سوره احزاب به ما هدیه داده شده است. خداوند متعال یکی از ویژگی‌های مؤمنین را اینگونه بیان می‌فرماید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» از مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدشان با خدا (برای فرار نکردن از میدان جنگ) صادقانه ایستادند. برخی شان پیمانشان را به انجام رساندند (و شهید شدند) و برخی منتظر شهادت‌اند. اینان به هیچ وجه تغییر عقیده ندادند.

این آیه قرآن، می‌تواند نگاه ما را نسبت به دورنمای یک نوجوان خوش قول عوض کند. تاریخ به خود نوجوانانی را دیده است که با این نگاه فتح الفتوح‌ها داشته‌اند، نوجوان‌هایی که به تنهایی قدم در مسیر جهاد و پیشرفت برداشته‌اند و یا به صورت گروهی صف‌شکنی داشتند.

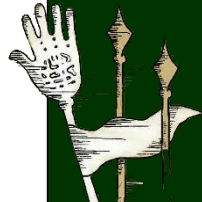
از همان ۲۳ نفر اسیر شده در زمان جنگ که با دلیری و شجاعت بی‌نظیر جلوی نقشه رسانه‌ای حزب بعث را گرفتند، تا شطرنج‌باز نوجوان ما که با افتخار حاضر به رویارویی با حریف رژیم کودک‌کش اسرائیلی نشد. از دختر شینا که کودکی خود را در محیط روستا سر کرد و توفیق همراهی با یکی از رزمنده‌های خوب را در زندگی آینده خود داشت.

رفقا! سر قول و قرار بودن، نیاز به تمرین دارد، در همین سن کم، وگرنه در بزرگسالی، و بر سر بزنگاه‌ها مردود تاریخ و عالم و سرنوشت خودتان می‌شوید.

## داستان و تطبیق بر شخصیت‌های متناسب با موضوع

این نکته برای ما نوجوانان مهم است که فکر نکنیم باوفاهای تاریخ و خائنین تاریخ، یک شبه به این درجه رسیده‌اند. شهید چمران، یک شبه به جایی نرسیده که تمام دنیا و اعتبار دنیوی سازمان فضانوردی ناسا را رها کند و گروه‌های شبه نظامی را در لبنان آموزش دهد و بعد در جبهه پیشران نیروهای مردمی مدافع انقلاب اسلامی باشد.

از طرف مقابل نیز بی‌وفایی شریح قاضی نیز یک شبه اتفاق نیفتاده است. خیلی از ما نام «شریح قاضی» را شنیده‌ایم. همه فکر می‌کنیم که از ابتدا یک شخصیت کوچکی در اسلام بوده و خدماتی نداشته است. جالب است بدانید وی در زمان خلفا، معمولاً قاضی شهر بوده و در زمان امیرالمؤمنین تحت نظارت امام علیه السلام به منصب قضاوت ادامه داده است. همین قاضی خوش‌نام زمان امام، جزو بزرگانی بود که برای دعوت از امام حسین علیه السلام برای سپردن حکومت کوفه پیمان بسته بودند، ولی به محض ورود عبیدالله به کوفه در دارالاماره او حضور یافت. اینجا بود که قاضی بزرگ کوفه بر عهد و پیمان خود باقی نماند و متأسفانه با شهادت دروغ خود موجب شهادت هانی بن عروه و شکست لشکر مسلم در کوفه شد. به جرگه مخالفین امام پیوست و یکی از مشاورین درگاه عبیدالله گردید. یعنی پای حرفش نایستاد و پیمان شکنی کرد.



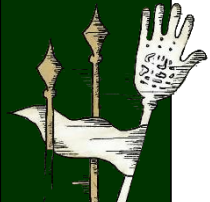


گریز روضه

جالب این است که آیه‌ای که حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام در بالین مسلم بن عوسجه و هم‌چنین هنگام شنیدن خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی می‌خواندند همین آیه است: {مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا}

امشب شب جناب مسلم، سردار وفادار امام حسین علیه السلام است. یاری که تا پای جان وفاداری خود را به امام خود نشان داد.

جناب مسلم، با وجود سپاه اولیه‌ای که در کوفه جمع‌آوری کرده بودند، در شب آخر تنها و بی‌یار ماندند. حضرت را تشنه به شهادت رساندند، مانند امام خودشان ابا عبد الله الحسین علیه السلام.





آیه محوری  
شب دوم محرم الحرام

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا  
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا  
الطَّاغُوتَ

۳۶ نحل

برای هر هملتی، پیامبری فرستادیم تا  
بگوید: خدا را بندگی کرده و از طاغوت  
دوری کنید.

ازادگان عالم  
در حریم حسین اند



### طلیحه (مناجات با امام زمان عجل الله فرجه)

مددی ای پسر فاطمه، وقت مدد است  
چند روز است که قوتِ همه‌ی ما آه است  
کودکی بر اثر ترس، تنش می‌لرزد  
صاحب‌العصری و این عصر، دلت را خون کرد  
عزم ما در صف پیکار شبیه صخره است  
بکش از قبضه‌ی خود تیغِ دو سر را بیرون

حال و روز دل شعله ور عشاق، بد است  
دیدنِ کودک افتاده زمین، جانکاه است  
چشم‌هایش شده خیره، بدنش می‌لرزد  
غزه‌ی سوخته در حصر، دلت را خون کرد  
بر مُریدان ابالفصل، شهادت فخر است  
قطع کن ریشه‌ی تاریک یهود و صهیون

### این طرف و آن طرف سنگر

#### مقدمه چینی (ایجاد انگیزه)

این را همه ما می‌دانیم که لجبازی و اهل دعوا بودن خوب نیست. به ما یاد داده‌اند تا می‌توانید در کشمکش‌ها و درگیری‌های کاری کنیم دو طرف دست از دشمنی بردارند و با هم آشتی کنند.

یک وقت‌هایی هم به ما نوجوانان می‌گویند وارد دعواهای این و آن نشو. کناری بنشین تا آسیبی از هیچ طرف به تو نرسد. درست هم می‌گویند، اما این حرف درست، همه جا درست نیست؛ چرا که یک وقت‌هایی کنار ایستادن، چه بخواهی چه نخواهی می‌شود طرفداری از یک طرف! اینجا است که باید تکلیف را مشخص کنیم. یا این طرف سنگر باید بجنگیم، یا آن طرف. اینجا جایی است که طرف مقابل حاضر نیست صلح و آشتی کند. اصلاً آمده برای دعوا و جنگ و نابودی طرف مقابل.

سؤال مهمی که شاید در ذهن من و شما پیش بیاید این است که کجاها دخالت نکنیم، و کجاها حتماً باید یک طرف جنگ باشیم؟

از کجا بفهمیم ما طرف حق و درست ماجرا هستیم؟

ما نوجوان‌ها با توجه به اینکه تجربه کمتری داریم بهتر نیست مشکلات را به بزرگ‌ترها بگوییم تا آنها چاره‌اندیشی و دخالت کنند؟ اصلاً چه نیازی به حضور و فعالیت و نقش‌آفرینی ما نوجوان‌ها است؟ مگر جای ما در این رویارویی جبهه حق و باطل خالی است؟

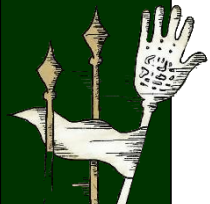
#### بسط محتوا با محوریت آیه

در برخی درگیری‌های دو طرفه هر دو طرف مقصر هستند یا دخالت من و شما چندان در رفع مشکل تأثیری ندارد اما وقت‌هایی هم هست که یک طرف کاملاً درست و منطقی دارد عمل می‌کند و طرف مقابل اشتباهی دارد که جلوی انجام آن کار منطقی و درست را می‌گیرد. یک طرف حق و طرف دیگر باطل است. اینجا همان وقتی است که حضور من و شما و دفاع از طرف حق از نان شب هم واجب‌تر می‌شود. این جا همان جایی است که سنگر حق به من و شما می‌نیازد. باید آستین‌ها را بالا بزنیم و از سن و سال کم خودمان نترسیم.

پیامبران الهی که آمدند، رسالت خودشان را در دو کلمه خلاصه کرده است:

دعوت مردم به توحید، دوری از طاغوت!

{ وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ }



«برای هر ملتی، پیامبری فرستادیم تا بگوید: خدا را بندگی کرده و از طاغوت دوری کنید.»

زندگی توحیدی یعنی همه زندگی مان را با برنامه خدا تنظیم کنیم. در نقطه مقابل زندگی طاغوتی یعنی زندگی مان را با برنامه شیطان و دشمنان خدا تنظیم کنیم. خوب ببینید اینجا نمی شود گفت ما یک کناری بایستیم یا مثلا زندگی توحیدی خودمان را داشته باشیم و کاری به کار طاغوت نداشته باشیم. شیطان نمی گذارد شما آب خوش از گلویت پایین برود. جلوی زندگی خدایی و توحیدی شما می ایستد.

در قرآن کریم آیهی جالبی داریم: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ﴾ دشمن همیشه هست و تا ما را از هویت دینی خود برنگرداند، دست بردار نیست. این طوری نیست؟ دست از سر ما بر نمی دارن! قضیه فلسطین را نگاه کنید. جنگ نظامی است. همه دنیا پر شده است از داد و فریاد، بیابنه، کلیپ، سرود، شعر، کار هنری، تعطیلی کلاس، اعتراض، اما دشمن دست بر می دارد؟؟

نهضت امام حسین علیه السلام تجلی عملی این آیه شریفه در تاریخ بشریت است. او معیار است.

امام حسین علیه السلام با شعار هیئات منا الذلّه حاضر نشد زیر بار ذلت اطاعت از یزید و یاران ستمگر او برود و به جای یاری طلبیدن از قدرتمندان و زورگویان زمان خود، تنها به خداوند تکیه کرد و در راه اطاعت از او جان خود را فدا کرد، چرا که راهی جز این نیست.

امام حسین علیه السلام با ظلم و ستم مرزبندی شفاف و قاطع داشت.

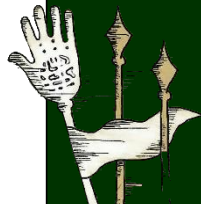
همانطور که هنگام خروج از مکه با فرستادگان حکومت درگیر شدند و آیه ﴿لِيُغْلِبَ عَلَيْكُمُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقُ أَضَلُّ أُمَّةٍ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ تلاوت فرمودند. اگر حاکمان کشورهای اسلامی به جای یاری طلبیدن از دشمنان اسلام و معامله با آنها، در راه اطاعت از خداوند گام بردارند و از مظلومان دفاع کنند، بسیاری از مشکلات جهان اسلام حل خواهد شد. فراموش کردن سیره امام حسین علیه السلام و مرز خود را با دشمنان مشخص نکردن، نه تنها باعث بدبختی های جهان اسلام می شود، بلکه ظلم و ستم را در جامعه رواج می دهد و به دین اسلام ضربه می زند.

خوب حالا چطور می توان این حکومت های دست نشانده و مزدور شیطان و طاغوت ها را به زمین نشانده، با همت حلقه های مردمی و جوانان و نوجوانانی مثل شما. خدا روی تلاش و جهاد تک تک شما حساب کرده است. کنار نشینیم. مرز زندگی خودمان را با امام زمان علیه السلام به عنوان مظهر حق، و دشمنان ایشان مشخص کنیم. یار برای سپاه آقا جمع کنیم و تربیت کنیم.

## داستان و تطبیق بر شخصیت های متناسب با موضوع

در طول تاریخ برخی شخصیت های بزرگ و کوچک بوده اند که آدم های خوب و با ایمانی بودند، اما مشکل اصلی آن ها این بوده که در مرز بندی زندگی شان با طاغوت و کفر سستی کردند. به خیال خودشان، خود را از دعا و شمشکش کنار کشیدند تا سالم بمانند اما غافل از اینکه به خاطر دفاع نکردن به موقع از حق و جبهه توحید، بهترین کمک را ناخواسته به جبهه طاغوت و شیطان انجام دادند.

سلیمان بن صرد خزاعی از کوفیانی که نه با این طرف بود و نه با آن طرف. کناری نشست تا آسیبی از هیچ طرف به او نرسد. با فرستاده امام دست نداد و حرکت نکرد. در یاری فرستاده امام حسین علیه السلام سستی به خرج داد. شاید اگر او از جناب مسلم دفاع می کرد، لشکری از کوفیان به حمایت از مسلم در می آمدند و دودمان عبیدالله بن زیاد را در همان کوفه به باد می دادند و قصه به کربلا نمی رسید.



از طرفی تاریخ به خود دلیرانی را دیده است که در مسیر مرز بندی با طاغوت زمان خود، سختی‌های زیادی کشیدند. میرزا کوچک خان از جمله این دلاورمردان است.

میرزا کوچک خان جنگلی که در مقابل دو قدرت بزرگ انگلیس و روسیه ایستاد. شهید مدرس و میرزا کوچک هیبت دو قدرت آن زمان را شکستند. میرزا کوچک مبارز اهل تدین، تقوایبشه و معمم بود و لباس روحانیت را در آورد و علیه استبداد به پا خواستند و مرزبندی با طاغوت زمان خودش داشت، هفت سال مبارزه کرد و با هیچ طرفی سازش نکرد.

سعید بن عبدالله حنفی، از کوفیانی که حق را پیدا کرد و تا پای جان ایستاد. در شب عاشورا که امام حسین علیه السلام اصحاب را پشت خیمه‌ها جمع کرد و پس از سخنرانی معروف خود از آنان خواستند که هر یک دست دوست خود را گرفته و از تاریکی شب بهره گرفته و این ناحیه و سرزمین را ترک کنند. سعید از جای خود برخاست و گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله به خدا سوگند ما دست از یاری شما بر نخواهیم داشت... به خدا سوگند اگر کشته شوم، سپس زنده گردم، هفتاد مرتبه مرا بسوزانند و خاکستر مرا به باد دهند باز هم از شما دست بر نخواهم داشت.

در هنگام نماز مقابل حضرت ایستادند و با صورت، سینه، پهلوها و دست‌هایشان، از اصابت تیرها به امام علیه السلام جلوگیری می‌کردند. پس از نماز در دامن امام قرار گرفت و رو به امام علیه السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا، آیا به پیمانم عمل کردم؟ امام علیه السلام فرمود: آری! تو پیشاپیش من به بهشت خواهی رفت.

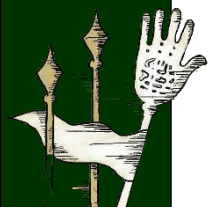
### گریز روضه

روز دوم محرم کاروان امام حسین علیه السلام وارد دشت کربلا شدند. همان دشتی که چند روز بعد صحنه عشق بازی پیرمردانی چو حبیب، جوانانی چو علی اکبر و نوجوانانی چو قاسم، با امام زمانشان شد.

ما نوجوان‌ها آرزوهای زیادی داریم. یکی از آرزوهایمان هم این است که مولا و اماممان از ما راضی باشد. بتوانیم به بهانه‌ای لبخند رضایتی بر لبان مبارک ایشان نشانیم.

آیا ما نوجوانان می‌توانیم به جایی برسیم که امام بفرماید: تو به عهدت وفا کردی؟

امام زمان علیه السلام بر سعید بن عبدالله حنفی در ناحیه مقدسه سلام می‌دهند: السَّلَامُ عَلَي سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الانْصِرَافِ: «لَا وَاللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيْكَ... سلام بر سعد بن عبد الله حنفی؛ آن که وقتی حسین علیه السلام به او اجازه داد که برود، گفت: نه. به خدا سوگند، تو را رها نمی‌کنم، تا خدا بداند که در نبود پیامبر خدا، از تو پاسداری کردیم.







آیه محوری  
شب سوم محرم الحرام

قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ  
تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفَرَادَى

۴۶ سبأ

بگو: فقط يك نصيحت به شما  
می‌کنم: دوبه‌دو یا تنهایی برای خدا  
قیام کنید.

آزادگان عالم  
در حریم حسین اند



طلیعه (مناجات با امام زمان عجل الله فرجه)

بخوان دعای فرج را و عافیت بطلب  
 در آستان و لا، جای ناامیدی نیست  
 زمین چو پُر شود از عدل، آسمان‌ها را  
 مراقبت بکن از دل، که یوسف زهرا  
 که روزگار، بسی فتنه زیر سر دارد  
 بهشت پاک اجابت هزار در دارد  
 شمیم غنچه نرگس، ز جای بردارد  
 ز پشت پرده غیبت به ما نظر دارد

دست در دست، به پاخیز

مقدمه چینی (ایجاد انگیزه)

اینکه یک کناری بنشینم و مدام بگویم این چه وضعی است، دل خودم را خنک می‌کند و البته اعصاب خودم و دیگران را خرد. کار سخت، اما به درد بخور این است که آستین‌ها را بالا بزنم و بگویم من این یک سنگ را از جلوی راه دیگران برداشتم. آن دو نفر را همراه خودم کردم تا لاقبل بخشی از توان خود را برای کار و حل کردن مشکل، صرف کنم و فقط فقط ایراد نگیرم. این فرهنگ، همین طوری‌ها و با بسم الله گفتن یک نفر و دو نفر شروع می‌شود.

اولش سختی‌هایی به همراه دارد و بجای خنک شدن دل‌ها، مشغول شدن فکرها و کمتر خوابیدن‌ها و زحمت کشیدن‌ها را هم‌نشین شما می‌کند، اما در طولانی مدت وجدانت آرام می‌شود که تو هم قدمی برداشتی و فقط بیرون از گود زبان به اعتراض باز نکردی!

می‌دانم نوجوان هستی و کم تجربه. احتمال دارد اشتباه‌هایی هم در مسیر این حرکت مبارک داشته باشی. کار بیست در نیاد، اما مهم این است که تو در حرکت و قیام، نفس کشیدی و بزرگ شدی، نه در خواب و درازکش.

بسط محتوا با محوریت آیه

با همین رویکرد باید به برخی آیات قرآن توجه کرد و مسیر حرکت را با راهنمودهای قرآنی مشخص کرد.

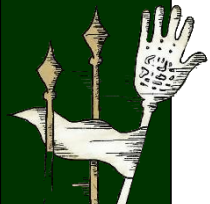
یک موعظه‌ای که واعظش خداست و آورنده موعظه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است در قرآن کریم آمده که اگر می‌خواهید خودتان و جامعه‌تان را رشد بدهید و تکان بدهید، باید بایستید و بیدار شوید {قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفِرَادَىٰ}؛ {أَنْ تَقُومُوا} قیام کنید، آن هم برای خدا {أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ}.

اول تصمیم بگیرید که می‌خواهید کاری بکنید و بعد بایستید و به پا خیزید برای خدا و حرکت کنید.

لازم نیست که اول یک اجتماعاتی باشد، یکی یکی هم این تکلیف را می‌توانید انجام دهید.

اگر کار برای خدا شد، از اینکه تنها هستیم، از اینکه جمعیت‌مان کم است، دیگر وحشی نداریم.

وظیفه و فعالیت هر نوجوانی هم بسته به استعداد و علاقه و مأموریتش متفاوت است. یکی کار صنعتی و فنی انجام می‌دهد، یکی کار هنری، دیگری فعالیت علمی و نفر چهارمی هم کار تربیتی. هزاران هزار فعالیت متنوع که بر اساس نیازهای جامعه تعریف می‌شود.





امروزه که با توجه به دست داشتن در رسانه‌ها دیگر قیام به تنهایی هم امکان دارد. شهید بزرگوار آوینی، اهمیت کار رسانه‌ای را فهمید و به جای اینکه اسلحه نظامی دست بگیرد و به میدان رود و در مقابل دشمن بایستد، تشخیص داد که رساندن همین پیام به دیگران در مقابل دشمن ایستادن است و انتقال این تفکر صحیح هم نوعی مبارزه است. برای همین قیام لله کرد و با سلاح رسانه به میدان آمد و روایت‌ها را فتح کرد.

در حادثه کربلا نیز، قیام لله شرط اول همراهی بود، امام حسین علیه السلام در کلامی فرمود: «مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَ مَوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءَ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَبْرَحْ حَلْ مَعَنَا»؛ هر کس می‌خواهد جان خود را درباره ما بدل کند و خود را برای ملاقات با خدا آماده کرده است، با ما کوچ کند.

سؤال اینجاست که آیا پس از شهادت حضرت، این مأموریت به پایان رسیده است؟ خیر.

کار زینب گونه، کار رقیه گونه مورد انتظار است. باید به گوش همگان رسانید. فکر نکنید که کم هستیم و نمی‌توانیم. مگر پیامبران الهی به تنهایی در برابر طاغوتها نایستادند؟

حضرت ابراهیم تنهایی ایستاد و بتها را شکست، و از تنهایی نترسید.

حضرت موسی یک چوپان بود. تنهایی مأمور شد که برود و قیام کند و مقابل فرعون و لشکریانش بایستد. چرا؟ برای اینکه این قیام لله بود، برای خدا بود. و چون قیام برای خدا بود، هر دو طرفش نفع است، چه در ظاهر موفق بوده باشد، چه نباشد.

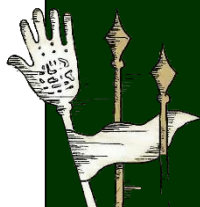
حضرت زینب علیها السلام هم همراهی با حسین علیه السلام را پس از حادثه کربلا ادامه داد. یک نفری، دو نفری، آن قدر استدلال و تلنگر و فریاد زدند تا جریان به حرکت در آمد و ورق برگشت.

همه این‌ها را برای این گفتیم که باور کنیم ما نوجوان‌ها خیلی کار از دستمان برمی‌آید. پس آستین‌ها را بالا بزنیم.

### داستان و تطبیق بر شخصیت‌های متناسب با موضوع

در زمان قیام امام حسین علیه السلام هم رسانه‌ها کار می‌کردند و مطالب غیرواقعی را به ذهن مخاطب القا می‌کردند. محمد بن اشعث‌ها را می‌شناسی؟ پسر کثیف‌ترین، مکارترین، منافق‌ترین مرد عراق است که نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام خیانت‌ها کرد و در شهادت امام علی علیه السلام هم نقش داشت و دخترش به نام «جده» همسر امام حسن علیه السلام که با گرفتن پول و وعده و وعید، امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و «محمد بن اشعث» که از عاملان واقعه کربلاست. این خاندان در شهادت سه امام نقش داشتند. عجب شجره خبیثه‌ای!

«محمد بن اشعث» فرماندهی نیروهای ابن زیاد را در دستگیری مسلم بن عقیل بر عهده داشت. در روز عاشورا انتساب امام حسین علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را انکار کرد. در روز عاشورا نسبت فرزند رسول خدا که مثل روز روشن بود را انکار کرد و یک عده‌ای هم پذیرفتن و حمله کردند. ما هم امروز باید در مقابل اشعث‌های دوران بایستیم و کار رسانه‌ای کنیم و قیام لله کنیم و کار رسانه‌ای کنیم و پیام ابا عبدالله علیه السلام را به گوش همگان برسانیم.



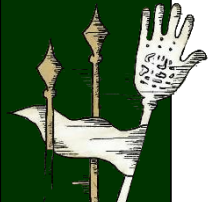
## گریز روضه

حضرت زینب علیها السلام در مقابل این حرف‌های نادرست که می‌خواستند جریان عاشورا و حرکت امام حسین را منحرف و از بین ببرند، ایستاد. چرا در گوشه گوشه خطبه‌هایی که در کوفه و شام خوانده شده، دائماً بر نسبت امام حسین علیه السلام به فرزندی پیامبر تاکید شده، دلیلش همین است که دستگاه رسانه‌ای دشمن سعی در انکار نسب داشت و آن‌ها را خارج از دین می‌دانستند، اما حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام و حتی کودک سه ساله هم در مقابل این هجمه رسانه‌ای، قیام کردند.

در مجلس یزید، هنگامی که چشم زینب کبری علیها السلام به سر خونین برادرش امام حسین علیه السلام افتاد، با صدای محزون فریاد زد:

ای حسین علیه السلام! ای محبوب رسول خدا، ای پسر مکه و منا، ای پسر فاطمه زهرا، بانوی همه زنان جهان، ای پسر دختر مصطفی (ص)...

عمه جان که این طور سر برادر را می‌دیدند، از خود بیخود می‌شدند، دختر سه ساله در خرابه شام، چه طور از خود بیخود نشود؟!





آیه محوری  
شب چهارم محرم الحرام

وَلَا تَهْنُؤُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ  
الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

۱۳۹ آل عمران

و [در جهاد با دشمن] سستی نکنید و [از  
پیش آمدها و حوادث و سختی‌هایی که به  
شما می‌رسد] اندوهگین مشوید، چون  
شما حقیقتاً برتر هستید، به شرطی که  
واقعاً ایمان داشته باشید!

آزادگان عالم  
در محرم حسین اند





طلیعه (مناجات با امام زمان عجل الله فرجه)

با خودش دلتنگی و خون جگر می آورد  
جمعه‌ها عمر مرا دارد به سر می آورد  
بت شکن وقتی به همراهش تبر می آورد  
هر گیاهی عاقبت روزی ثمر می آورد

"جمعه" با خود غالباً چشمان تر می آورد  
کل عمرم بی تو مانند غروب جمعه‌هاست  
بت پرستان هم حساب کار خود را می کنند  
در دلم امید دیدار رُخت را کاشتم

## با قدرت، رو به جلو

## مقدمه چینی (ایجاد انگیزه)

یک قطار که می خواهد حرکت کند و به مقصد برسد، هم نیاز به سوخت پیش‌برنده دارد و هم باید موانع را از روی ریل حرکتش برداشت.

ما نوجوان‌ها بمب انرژی هستیم، دنبال بهانه می‌گردیم تا یک کار جذاب و چالشی را ادامه دهیم. اما یک وقت‌هایی ضدحال می‌خوریم، انگیزه‌مان کم و کمتر می‌شود و حتی ممکن است بی‌خیال ادامه مسیر شویم.

چند مثال می‌زنم که شاید جزو خاطرات شما باشد.

کتابی را برمی‌داریم و شروع می‌کنیم به خواندن، چند روزی که می‌گذرد به ذهنمان می‌رسد، چه فایده‌ای دارد این خواندن‌ها، حالا این‌ها که کتاب خوانده‌اند به کجا رسیده‌اند؟

یا مثلاً تصمیم می‌گیریم صبح‌ها زود از خواب بلند شویم و یک کار اقتصادی خوب را تابستان شروع کنیم. یک هفته بعد به بهانه اینکه دست‌مزد کم است و این کار، آینده‌ای ندارد و یا از اخلاق صاحب‌کار خیلی خوشمان نیامده، خواب صبحگاهی را بر کار اول روز، ترجیح می‌دهیم.

گاهی اوقات هم مانع، بیرون از دل و ذهن و احساس ما است. قدرت‌ها و زورگوهایی ما را تهدید می‌کنند. یکی از دانش‌آموزان خاطره‌ای را تعریف می‌کرد که برخی هم کلاسی‌هایش دست به دست هم داده بودند تا در یک امتحان همه تقلب کنند و تهدید کرده بودند اگر همه هم کلاسی‌ها با ایشان همکاری نکند بیرون از مدرسه مفصل از خجالتشان در می‌آیند! خوب اینجا شما در دوراهی گیر می‌کنید که حرف این هم کلاسی‌های زورگو را گوش کنید یا پاک امتحان بدهید!

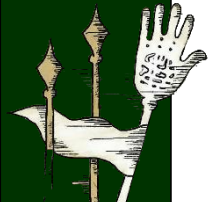
می‌بینید ترس و ناامیدی و بی‌انگیزگی درونی، دو نوع دست‌انداز جلوی راه پیشرفت من و شما هستند.

همین روال را در کارهای بزرگ‌تر و جدی‌تر هم داریم. با این تفاوت که دست‌اندازها و مانع‌های پیش روی ما متفاوت و بزرگ‌تر و قوی‌تر شده‌اند.

راه حل غلبه پیدا کردن بر این حس و حال‌های منفی و موانع پیشرفت در کارهایمان چیست؟

## بسط محتوا با محوریت آیه

فراموش نکنیم، تمرین مقاومت و کم‌نیابردن روبروی مشکلات و موانع، از یک نوجوان تازه‌کار، جوانی قوی می‌سازد که طوفان‌های شدید هم نمی‌تواند جلوی حرکت او را بگیرد.  
به همین جهت است که با اطمینان می‌گوییم آیه امشب ما به درد نوجوان‌ها هم می‌خورد و برای هم‌سن و سال‌های ما هم کاملاً کاربردی است.



آیه ۱۳۹ سوره «آل عمران» را با هم نوش جان کنیم:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ و [در جهاد با دشمن] سستی نکنید و [از پیش آمدها و حوادث و سختی‌هایی که به شما می‌رسد] اندوهگین مشوید، چون شما حقیقتاً برتر هستید، به شرطی که واقعاً ایمان داشته باشید!

یک نوجوان اگر واقعاً به توصیه این آیه گوش دهد و عمل کند، در بسیاری از راه‌های زندگی‌اش که به خاطر ترس‌های بیهود و ناامیدی‌ها و نگرانی‌های روحی، ناتمام گذاشته است، تجدید نظر می‌کند؛ چرا که این توصیه یک سفارش راهبردی و اساسی است.

شما اگر توان اجرای کاری را نداشته باشید، اصلاً فکر انجام دادن آن را هم نمی‌کنید، و یا اگر هم شروع به کار کنید، در همان لحظات و ساعت‌های اولیه می‌فهمید این کاره نیستید. اما در بسیاری از موارد، شما توان خود را ستجیده‌اید، کار خودتان را هم شروع کرده‌اید، اما وسوسه کننده‌های درون ذهن و دل شما و یا دشمنان و موانع بیرونی شما ترس در دل شما می‌اندازند. ترسی که هر چه فکر می‌کنید، منطقی نیست ولی واقعاً روی شما تأثیر می‌گذارد و چشم شما را به روی داشته‌ها و توانتان می‌بندد.

دقیقاً همین جا خدای متعال توصیه می‌کنند: «نترسید» «سست نشوید»، تمرکز کنید روی همان توان و ایمان درونی خودتان. دوباره به خودتان بلند بلند تلقین کنید که «می‌توانید» «تو از پس این کار برمی‌آیی» «تو پیروز هستی». این تلقین مثبت، بسیاری از ذهنیت‌های منفی را از بین می‌برد.

در امور اجتماعی و ملی هم همین دستور و قانون جریان دارد. دشمنان این ملت و آیین، نمی‌خواهند ما نوجوان‌ها رشد کنیم و روی پای خودمان بایستیم. به همین جهت مدام منفی‌بافی می‌کنند و بر طبل نمی‌شودها و نمی‌توانی‌ها می‌کوبند. چاره کار یک چیز است: «ایمان به قدرت و توان درونی و کمک پروردگار مهربان» که نتیجه‌اش نترسیدن و انگیزه داشتن است.

شرایط از جنگ احد سخت تر؟!

می‌دانید این آیه‌ای که امشب هدیه همه‌مان بود و می‌خواهیم با او زندگی کنیم، پس از شرایط و سختی‌های جنگ احد نازل شده و دستور می‌دهد که ناامیدی و ترس و حزن در مسیر مقاومت که با سختی‌ها و موانع بسیاری مواجهه است، راه ندارد.

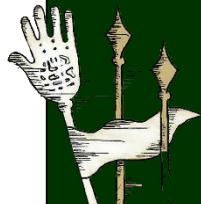
امروز نوجوان غزه‌ای را نگاه کنید؟ چقدر با صلابت می‌ایستد و با ایمان به نصرت و یاری خدا بر راه خودشان می‌ایستد... این همه مقاومت از کجاست؟

شهید تهرانی مقدم را می‌شناسید؛ پدر صنعت موشکی ایران؛ کسی که پایه ریزی ساخت موشک در ایران اسلامی‌مان کرده است. در زمان جنگ، چند عدد موشک از لیبی خریداری شد و با مهندسی معکوس، صنعت موشکی ایران پایه ریزی شد، او با مقاومت و تلاش ۲۵ ساله خودش، این صنعت رو به جایی رساند که الان کسی جرات تجاوز ندارد و ما دست خالی مسلمانان را در مقابل ظالمین پر کردیم و این‌ها ثمره مقاومت و سست نشدن‌ها و تنبلی نکردن‌هاست.

### داستان و تطبیق بر شخصیت‌های متناسب با موضوع

اصلاً همیشه تاریخ، مستکبران صاحبان قدرت و ثروت بودند و جریان حق دست خالی.

به حادثه کربلا نگاه کنید. سردار سپاه و قاری و حافظ قرآن، پدرش از اولین مومنین به پیامبر ﷺ بود، این آقازاده، سوم محرم وارد کربلا شده تا نهم محرم هم ملاقات‌هایی با امام حسین (علیه السلام) انجام می‌دهد، اما در نهایت رفوزه تاریخ می‌شود و تا قیامت بر او لعن می‌فرستیم.



سرداری هم دوم محرم وارد کربلا می شود و جلوی کاروان امام حسین علیه السلام را می گیرد و نمی گذارد که به کوفه برسند و در واقع یک بار با امام حسین علیه السلام ملاقات می کند و دهم محرم ملحق می شود و سعادت ابدی گیرش می آید.

شخصیت اول در یکی از ملاقات هایش با امام حسین علیه السلام امام علیه السلام به او می فرماید: آیا از خدا نمی ترسی که با من می جنگی در حالی که می دانی من کیستم؟  
این گروه را رها کن و نزد من بیا تا مقرب درگاه الهی شوی....

فکر می کنید مومن به آموزه ها شد؟ امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام را دیده، پدرش از سردارهای بزرگ اسلام بوده، از اولین مومنین به آیین اسلام... ولی چی کار کرد؟

برای امام حسین علیه السلام بهانه آورد که: از آن می ترسم که خانه ام را خراب کنند!

امام علیه السلام فرمود: من برای تو خانه ای مهیا می کنم. به امام علیه السلام عرض کرد: اموال را می گیرند!

امام علیه السلام فرمود: من بهتر از آن را به تو می دهم.

ساکت می شود و جوابی ندارد یا بهتر بگوییم: ایمان به حرف های امام ندارد. سست بود و با یک وعده پوشالی خام شده بود. آن وعده چی بود؟ حکومت بر ری.... امام علیه السلام به او گفت: تو از گندم ری نخواهی خورد؟ گفت: اگر گندم نباشد، جو خواهد بود!

سطح ایمان و باورش را ببینید.... فهمی از مقام امامت ندارد....

در عوض آن شخصیت دوم، چنان فهمی از مقام امامت داشت و هرگاه مجالی می یافت به امام علیه السلام عرض می کرد: "به خاطر خدا، حرمت جان خویش را نگاه دار که من یقین دارم که اگر جنگی صورت گیرد، کشته خواهی شد." اما امام علیه السلام با خواندن شعری پاسخ داد که از مرگ و شهادت در راه خدا ترسی ندارد.

نامه ای از ابن زیاد خطاب به این شخصیت رسید: «چون نامه من به تو رسید و فرستاده ی من نزد تو آمد، بر حسین علیه السلام سخت گیر و او را فرود نیاور مگر در بیابان بی حصار و بدون آب. به فرستاده ام دستور داده ام از تو جدا نگردد تا خبر انجام دادن مرا بیاورد والسلام.»

این شخصیت خدمت امام حسین علیه السلام آمد و نامه ابن زیاد را برای امام علیه السلام قرائت کرد.

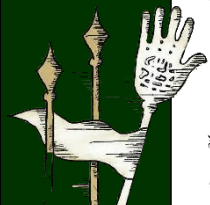
امام علیه السلام به او فرمود: بگذار در «نینوا» و یا «غاضریه» فرود آییم.

حرکت کردند تا به کربلا رسیدند. جلوی کاروان امام حسین علیه السلام ایستادند و آنان را از ادامه مسیر، بازداشتند. این شخصیت به امام حسین علیه السلام گفت: همین جا فرود بیا که فرات، نزدیک است.... گذشت تا روز دهم... با این که سردار بخشی از سپاه یزیدیان بود... اما ایمانش نگذاشت که سست شود... پایش نلرزد و حرکت کرد... رفت پیش شخصیت اول، و به او گفت: «آیا تو می خواهی با این مرد (امام حسین علیه السلام) بجنگی؟»

گفت: «آری به خدا قسم چنان جنگی بکنم که آسان ترین آن افتادن سرها و بریدن دستها باشد.»

به او گفت: «مگر پیشنهادهای او خوشایندتان نبود؟»

آن شخصیت اول که عمر سعد بود، گفت: «اگر کار به دست من بود می پذیرفتم؛ ولی امیر تو (عبیدالله) نپذیرفت.» آن شخصیت دوم، حر بن یزید ریاحی بود.



گریز روضه

سلام خدا به خُربن یزید ریاحی!

گفت ای عفو و کرامت ز ازل بنده‌ی تو  
 خصم شرمنده و دلباخته‌ی خنده‌ی تو  
 رحمت و واسع‌هی حق، یَم طوفنده‌ی تو  
 من کیم بنده‌ی درمانده‌ی شرمنده‌ی تو  
 سیدی! خُر سیه رو به شما پیوسته  
 این یزیدی، به امام شهدا پیوسته

خُر خودش را شکست، سردار بود، یلی بود برا خودش، دیدن کلاه و خود و عمامه را برداشته،  
 موهایش را پریشون کرده، چکمه‌هایش را گردنش انداخته، داره می‌آد، همچین که رسید جلوی ابی  
 عبدالله علیه السلام خودش رو انداخت رو پای حضرت. ببین خُر چه طور حرف زده:

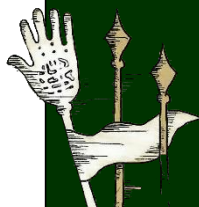
شیشه‌ام آمده‌ام تا گُهرم گردانی  
 پیش شمشیر بلایت، سپرم گردانی

از کرامت بکشی زنده ترم گردانی  
 چون غبار ره خود دور سرم گردانی

خود حسین علیه السلام واسطه‌ی رحمت خداست، حالا خُر درِ خونه‌ی ابی عبدالله علیه السلام یک واسطه برده،  
 ببین چه کرده خُر، صدا کرد آقا:

آب بر کام من از تیغ‌هی شمشیر ببخش  
 خُر خود را به علی اصغر بی‌شیر ببخش

من و به بچه‌ی بی‌شیرت ببخش آقا جان. حالا امام علیه السلام داره جواب حر رو میده، سر خُر رو بالا  
 گرفت: [رفع رَأْسک.....



آیه محوری  
شب پنجم محرم الحرام

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا  
اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ  
أَقْدَامَكُمْ

۷ محمد

ای مؤمنان! اگر خدا را یاری کنید، خدا هم  
شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را محکم و  
استوار می‌سازد.

آزادگان عالم  
در حریم حسین اند



طلیعه (مناجات با امام زمان عجل الله فرجه)

یک عده پندارند ما از یار دوریم  
تنها نشان منتظرها ندبه‌ها نیست!  
در مکتب سردار دل‌ها حاج قاسم  
باید قوی باشیم! تا کی زیر دستی؟  
چشم همه مستضعفین بر یاری ماست

غافل که او را لحظه لحظه در حضوریم  
ما در پی تجهیز میدان ظهوریم  
از پیچ‌های سخت در حال عبوریم  
ما در مصاف حزب شیطان شروریم  
ما وارثان ارض، در آیات نوریم

## پشت من به یکی مثل شما گرم است

## مقدمه چینی (ایجاد انگیزه)

نوجوان، هر چقدر هم که پرتوان و پرشور و احساس باشد، باز هم نمی‌تواند ادعا کند همه‌کاره است. در مسیر رفع نیازهای خود و رقم زدن یک زندگی و آینده خوب برای خودش، نیاز به کمک دارد. به همین دلیل دنبال بزرگ‌ترها و رفقا و امکاناتی می‌گردد تا بهتر بتواند نیازهای خود را برطرف کند و مسیر رشد خود را هموارتر کند.

اما در این راه، پیچ و خم‌هایی وجود دارد. گاهی روی کمک یک رفیقی حساب می‌کنی و فکر می‌کنی دست یاری به سمت او که دراز کنی، تمام مشکلات‌تان حل می‌شود. وسط کار می‌بینی توان لازم را برای کمک به شما ندارد. یا انگیزه‌ای برای کمک ندارد و با جان و دل شما را یاری نمی‌کند. یا قصد و مرضی از کمک به شما داشته و صادقانه کمک نمی‌کند.

اینجاست که نوجوان ما یا از ریشه مخالف کمک گرفتن می‌شود و ادعا می‌کند همه کارها را می‌خواهد خودش انجام دهد و به کمک کسی احتیاج ندارد و یا از اصل حرکت کردن و رشد کردن ناامید می‌شود و دچار افسردگی می‌شود.

به نظر شما روی چه کسی می‌توان حساب کرد؟ چقدر می‌توان روی قول و کمک این افراد حساب باز کرد؟

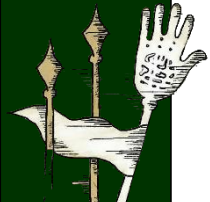
## بسط محتوا با محوریت آیه

باید دقت کنیم که به موضوع کمک گرفتن از دیگران، صفر و صدی نگاه نکنیم. توان و وفاداری و صداقت انسان‌هایی که می‌خواهند به ما کمک کنند، یکسان نیست و ما نباید از همه آن‌ها یک‌جور انتظار داشته باشیم.

هر چقدر موضوع و مسأله‌ای که بخاطر آن کمک می‌خواهیم مهم‌تر و سخت‌تر باشد، باید به دنبال کمک‌کننده‌های قوی‌تر و دلسوزتری برویم.

قوی‌ترین و دلسوزترین و داناترین کمک‌کننده، بی‌تردید خدای قادر عالم است. همویی که دیگران توان و قدرت و علم خود را از سرچشمه او دریافت کرده‌اند.

حالا اگر کارهای خودمان را با این قدرت‌مندترین ببندیم، چقدر خیالمان راحت می‌شود و چقدر روی این دلسوز عالم می‌توانیم حساب کنیم.



با این نگاه به آیه ۷ سوره محمد ﷺ بنگریم که می‌فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ } ای مؤمنان! اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را محکم و استوار می‌سازد.

جالب این است که در آیه زیبای سوره محمد ﷺ وعده می‌دهد که وقتی شما روی کمک خدا حساب کردید، این موجب می‌شود استوارتر و محکم‌تر قدم بردارید. یعنی اعتماد به مسیر و حرکت در انسان بالا می‌رود.

خوب حالا چطور می‌توانیم زمینه را برای اینکه خدا ما را کمک کند، فراهم کنیم؟  
جواب را قسمت اول آیه به ما بیان کرده اند: {إِن تَنصُرُوا اللَّهَ} اگر خدا را یاری کنید.

یاری کردن خدا یعنی چه؟ مگر خدا به کمک ما نیاز دارد؟ مشخص است که نه. اینکه من و شما دین خدا را کمک کنیم و سعی کنیم به مؤمنان و آدم‌های خدایی یاری برسانیم، می‌شود یاری خدا.

مثلا شما به هم کلاسی خود کمک کنید در درس خواندنش. خداوند هم در فهم درس‌ها و برکت وقت، معلم خوب، شما را یاری می‌کند. یا شما به همسایه خودتان، به مسجد و هیئت محل، کانون فرهنگی و... کمک می‌کنی و رزق و روزی بیشتری نصیب می‌شود.

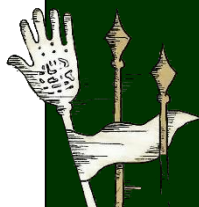
گاهی یک کار خوب رو بنیان گذاری می‌کنی، دغدغه شو داری و شروع می‌کنی و با همه سختی‌ها و مرارت‌هایش می‌سازی، مثلا گروه رسانه‌ای یا خدماتی یا تبلیغاتی یا اجرایی یا فکری با جمع رفقا درست می‌کنی و با چنگ و دندان حفظش می‌کنی، سختی‌هایش را به جان می‌خوری و با افراد مختلفی در مورد این دغدغه‌ها صحبت می‌کنی و کار گروهی‌ات را توی محله یا مدرسه یا منطقه‌تان شروع می‌کنید... چی باعث می‌شود که کارتان بگیرد و خداوند کمک کند؟

آن مقاومت و پایداری شما. اگه شروع نکردی، حالا شروع کن. رفاقت رو جمع کن و برای حل یک مسأله توی مدرسه یا بین بچه‌ها یا محله اقدام کن. خدا هم کمکت می‌کند:

{وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ}

در سال ۱۹۸۲م (اوایل انقلاب ۱۳۵۹ ش) لبنان توسط اسرائیل اشغال شد. یک فردی که روحیه ظلم ستیزی و استکبار ستیزی داشت و به فکر محرومین و مستضعفین لبنان بود، شهید سید عباس موسوی بود. وی به همراه چند تن از جوانان لبنان در دره بقاع لبنان جمع شده و گروهی را برای مبارزه با اسرائیل تشکیل دادند و مبارزه را شروع کردند. پایداری و مقاومت از خودشان در این مسیر نشان دادند که خداوند هم به آن‌ها کمک کرد و الان خاری در گلو و چشم اسرائیل هستند.

آن گروه کوچک را امروز به حزب‌الله لبنان می‌شناسند. البته سید عباس موسوی را یک سال بعد از دبیرکلی در حزب الله، به همراه خانواده اش با شلیک مستقیم گلوله به شهادت رساندند اما راه مقاومت با دبیرکلی سید حسن نصرالله ادامه پیدا کرد... { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ } امروز هم اگر وجدان عمومی جهانیان در آمریکا، اروپا و کشورهای اسلامی و دیگر مناطق جهان زنده شده، همه و همه به برکت آن مقاومت‌ها و پایداری شیعیان و مسلمانانی بوده که پای کار ایستادند.





## داستان و تطبیق بر شخصیت‌های متناسب با موضوع

خب الگوی این افراد چه کسانی در تاریخ بودند؟ یکی از تکه جمله‌های معروف شهید آوینی این است که: «هر کس می‌خواهد ما را بشناسد داستان کربلا را بخواند...»

افرادی همچون «کعب بن جابر آزدی» در تاریخ کربلا داریم که به جای این که دین خدا را یاری کند، مردود عالم می‌شوند و با این که به او در حال جنگ اشاره می‌شود که در حال جنگ با «سَیِّدُ الْقُرْآنِ» یعنی «بُرَیْرَ بْنَ خُصَیْرٍ» هستی، او در مسجد کوفه به ما قرآن می‌آموخت. اما توجهی نکرد و او را به شهادت رساند.

از آن طرف افرادی داریم که در شرایط امنیتی کوفه با راه‌های خروجی بسته، مخفی شدند و حرکت کردند و خودشان را به کربلا رساندند مانند «مسلم بن عوسجه». این فرد با خانواده خودش حضور پیدا کرد. در شب عاشورا زمانی که امام حسین علیه السلام در سخنرانی خود بیعت را از یاران خود برداشت و به آنان اجازه‌ی رفتن داد، یاران امام هر یک با عبارتی علاقه خود را به امام علیه السلام ابراز کردند و بر عهد خود پای فشردند.

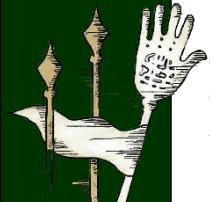
بعد از جوانان بنی هاشم، مسلم بن عوسجه اولین کسی بود که بلند شد و گفت:

«ای ابا عبدالله! آیا ما تو را رها کنیم؟! آنگاه در مورد ادای حق تو در پیشگاه الهی چه عذری بیاوریم؟!»

من دست از تو بر نمی‌دارم تا اینکه نیزه‌ام را آن قدر به سینه‌های دشمن بکوبم تا بشکند و با شمشیر خود آنان را آن قدر بزنم تا شمشیر از دستم بیفتد و بعد از آن اگر هیچ سلاحی نداشته باشم، دشمن را سنگ باران خواهیم کرد تا همراه تو بمیرم...» این افراد هستند که برای یاری دین خدا قیام کردند و ثبات قدم داشتند و خداوند جاویدان شان کرد...

## گریز روضه

نوجوانان کربلا هم بزرگترهایی همچون مسلم بن عوسجه را می‌دیدند که دوست داشتند در راه امام خودشان را فدا کنند، همان طور که مسلم می‌گفت: «ای ابا عبدالله! آیا ما تو را رها کنیم؟! لَمْ أَفَارِقْ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ» همان طور هم نوجوان یازده ساله کربلا می‌گفت: «قَالَ لَا أَفَارِقُ عَمِّي» من از عمویم دست بر نمی‌دارم...





آیه محوری  
شب ششم محرم الحرام

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ  
يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

۲ عنكبوت

نکند مردم خیال می‌کنند همین‌که ادعا کنند «اسلام آورده‌ایم»، به حال خودشان رها می‌شوند و [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] امتحان پس نمی‌دهند؟!

آزادگان عالم  
در حریم حسین اند



## طلیعه (مناجات با امام زمان علیه السلام)

دست بپر بر آسمان، تا مگر از دعای تو  
روی به هر طرف کنی، نور دو دیده‌ی منی  
سلسه‌ی فراق را باز نمی‌کند کسی  
ناز غم تو می‌کنشم، هر چه کنی بدان خوشم

یا نگرم به ماه رخ، یا شنوم صدای تو  
پای به هر کجا نهی، قلب من است جای تو  
از دل زار من مگر دست گره‌گشای تو  
صاحب من تویی و من خلق شدم برای تو

## برای اینکه قیمت پیدا کنی!

## مقدمه چینی (ایجاد انگیزه)

از قدیم گفته‌اند مسابقه است و هیجانش. بیشتر جذابیت مسابقه‌ها هم به این است که یک طرف برنده دارد، و یک طرف بازنده. جایزه را هم به کسی می‌دهند که زحمت کشیده و برنده شده است.

حالا اگر مسابقه‌ای برگزار شود، ولی قبل از اینکه کسی دست به کاری بزند، تلاشی نکند، خودی نشان دهد، در همان افتتاحیه به هر کسی دلشان خواست، جایزه بدهند، خدا و کیلی داد همه در نمی‌آید؟! نمی‌گویند این چه مسخره‌بازی است!

حالا من و تو در یک مسابقه بزرگ هستیم. مسابقه‌ای که برای برنده شدن در آن باید عرق ریخت. هیچ کس نمی‌تواند خود را برنده از قبل تعیین شده بخواند.

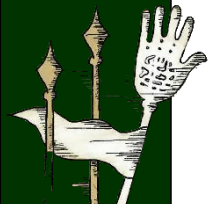
دقیقه به دقیقه و حرکت به حرکت ما مسابقه دهنده‌ها در آن مهم و حیاتی است.

حالا بگویید ببینم حس و حالتان نسبت به مسابقه‌ها یا همان امتحان‌های خدا چگونه است؟ مرحله به مرحله که جلو می‌رویم امتحان‌ها و مراحل مسابقه هم سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌شود! طاقت داریم؟ حس مان مثبت است یا نه؟ دلمان می‌خواهد با واقعیت مواجه شویم، یا علاقه داریم یک تصویر و مسیر غیر واقعی و سراب را جلوی روی‌مان نقاشی کنند؟

## بسط محتوا با محوریت آیه

برای اینکه حس و حالمان نسبت به امتحان‌های خدا بهتر شود، باید به نتیجه و جایزه مسابقه هم بیشتر فکر کنیم. تمام جایزه‌های دنیایی محدودیت دارند. در حالی که ما نوجوان‌ها سیری ناپذیر هستیم. هیچ نقطه پایانی را برای مسیر حرکت خود قرار نمی‌دهیم. خلاصه اینکه بی‌نهایت را می‌خواهیم. بی‌نهایت لذت، بی‌نهایت آزادی، بی‌نهایت نشاط. همه این بی‌نهایت‌ها را اگر در دنیا به دنبالش بگردیم، کاری بیهوده انجام داده‌ایم. دنیا کوچک است و این همه بی‌نهایت در آن جای نمی‌گیرد.

برای رسیدن به آرزوهای بی‌نهایت، باید دلمان دریایی بشود. تحمل مراحل سخت مسابقه را داشته باشیم. قدرت تحمل خود را بالا ببریم. مثل افرادی که باشگاه می‌روند. قسمت‌های مختلف با وزنه‌ها و ورزش‌های کششی و سنگین، همه را تحمل می‌کنند و سختی‌های هر وزنه و هر دستگاه را به جان می‌خرند، چرا؟ آیا می‌توانند بدون تحمل سختی مراحل مسابقه به جایزه‌های بی‌نهایت مسابقه برسند! معلومه که جوابتان منفی است و بدون تلاش و امتحان و ارزیابی مریبان، کسی به اوج نمی‌رسد.



در آیه شریفه ۲ سوره عنکبوت، خدای مهربان بدون رودربایستی به این قصه اشاره می‌کند. چقدر خوب که خدا واقعیت را جلوی چشمان ما می‌گذارند.

{أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ}

نکنند مردم خیال می‌کنند همین که ادعا کنند «اسلام آورده‌ایم»، به حال خودشان رها می‌شوند و [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] امتحان پس نمی‌دهند؟!

به امتحان‌های خدا فکر کنیم و خودمان را برای امتحان‌های خدای مهربان آماده کنیم. ما نوجوان‌هایی که آرزوهای بزرگ و بی‌نهایت داریم، اگر روزی دیدیم امتحان و سختی در مسیر زندگی مان نیست، باید تعجب کنیم! باید فکر کنیم، نکند از مسابقه بیرون انداخته شده‌ایم!

اگر چنین است، خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون همه کس و همه چیز آگاه است، غیب آسمان و زمین را با علم بی‌پایانش می‌داند، چرا امتحان می‌کند؟ مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟!

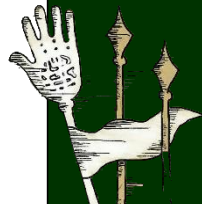
پاسخ این سؤال مهم را در اینجا باید جستجو کرد که: مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایش‌های ما بسیار متفاوت است. آزمایش‌های ما همان است که گفته شد یعنی برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است، اما آزمایش الهی در واقع «پرورش و تربیت» است.

در قرآن متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسبت داده شده است. این یک قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادها و نهفته (از قوه به فعل رساندن آن‌ها) و در نتیجه، پرورش دادن بندگان، آنان را می‌آزماید. یعنی همان گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می‌گذازند تا به اصطلاح آبدیده شود، آدمی را نیز در کوره حوادث سخت پرورش می‌دهد تا مقاوم گردد.

در واقع امتحان خدا به کار باغبانی پرتجربه شبیه است که دانه‌های مستعد را در سرزمین‌های آماده می‌باشد، این دانه‌ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به نمو و رشد می‌کنند. تدریجاً با مشکلات می‌جنگند و با حوادث پیکار می‌نمایند در برابر طوفان‌های سخت، سرمای کشنده و گرمای سوزان ایستادگی به خرج می‌دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی تنومند و پر ثمر بار آید که بتواند به زندگی و حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد.

سربازان را برای این که از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند به مانورها و جنگ‌های مصنوعی می‌برند و در برابر انواع مشکلات: تشنگی، گرسنگی، گرما، سرما، حوادث دشوار و موانع سخت قرار می‌دهند تا ورزیده و آبدیده شوند و این است رمز آزمایش‌های الهی

مثل محمد بروجردی‌ها که شش ساله یتیم می‌شود و هم تلاش برای کسب معاش و هم کوشش برای کسب علم و دانش، بعد از ۱۴ سالگی و رفتن در کلاس‌های تفسیر قرآن و نهج البلاغه با شهید حاج مهدی عراقی آشنا می‌شود و پیک محرمانه حاج مهدی عراقی شد که با مهارت و شجاعت کتاب‌ها، نوارها و اعلامیه‌های امام خمینی علیه السلام را از جایی به جای دیگر منتقل می‌کرد. خلاصه این فولاد هی آب دیده‌تر می‌شود و سرپرستی حفاظت از امام خمینی از فرودگاه تا بهشت زهرا و بعد تا مدرسه رفاه را به عهده می‌گیرد. سختی‌ها و مشکلات بالاتر تا مسئولیت سرپرستی زندان اوین، پایه گذاری اصلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تا جمع کردن غائله کردستان و آگاهی دادن و بیدار ساختن مردم آن خطه، و در آخر شد مسیح کردستان!



قرآن کریم به این حقیقت در جای دیگر تصریح کرده می‌فرماید: «وَلِيُنَبِّئَنَّ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَخِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» برای این است که خداوند آنچه را در سینه پنهان دارید بیازماید و آنچه را در دل‌های شما است کاملاً خالص گرداند و او به همه اسرار درون شما آگاه است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام تعریف بسیار پر معنی در زمینه فلسفه امتحانات الهی دارد می‌فرماید: «وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ لَكِنْ لِنُظَاهِرِ الْأَفْعَالِ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ» گر چه خداوند به روحيات بندگان از خودشان آگاه‌تر است ولی آن‌ها را امتحان می‌کند تا کارهای خوب و بد که معیار پاداش و کیفر است از آنها ظاهر گردد.

یعنی صفات درونی انسان به تنهایی نمی‌تواند معیاری برای ثواب و عقاب گردد، مگر آن زمانی که در لابلای اعمال انسان خودنمایی کند، خداوند بندگان را می‌آزماید تا آنچه در درون دارند در عمل آشکار کنند، استعدادها را از قوه به فعل برسانند و مستحق پاداش و کیفر او گردند.

### داستان و تطبیق بر شخصیت‌های متناسب با موضوع

صحرای کربلا به وسعت تاریخ است و کار به یک «یالیتنی کنت معکم» ختم نمی‌شود. اگر مرد میدان صداقتی، نیک در خویش بنگر که تو را نیز با مرگ انسی این گونه است یا خیر!... آنان را که از مرگ می‌ترسند از کربلا می‌رانند...»

مثل عبیدالله بن حر جعفی، همون ابن خُر سربال مختار که آبدیده نشده بود. کنار امام حسین علیه السلام و خیمه امام حسین علیه السلام و هم‌کلام با او شد، اما خم شد و شکست. به درد همراهی با امام نخورد. آن قدر ضعیف بود که تا خبر حرکت امام به سمت کوفه را شنید از کوفه فرار کرد. اما در مسیر به کاروان امام علیه السلام برخورد کرد در منزلگاهی بنام قصر بنی مقاتل.

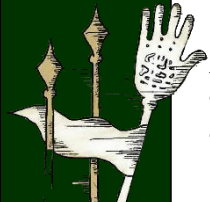
امام علیه السلام کسی را نزد او فرستاد تا او را به یاری اردوی امام علیه السلام دعوت کند، ولی او بهانه آورد و گفت: من از کوفه بیرون نیامدم مگر از ترس این که حسین علیه السلام به آنجا آید و من نتوانم یاریش کنم. پس فرستاده امام بازگشت و پاسخ عبیدالله را به عرض امام علیه السلام رساند.

آن حضرت خود برخاست و به خیمه او رفت و بنشست و خدا را سپاس گفت و فرمود: ای مرد در گذشته خطا بسیار کردی و خداوند تو را به اعمال مؤاخذه می‌کند، آیا نمی‌خواهی در این ساعت سوی او بازگردی و مرا یاری کنی تا جد من روز قیامت، نزد خدا شفیع تو باشی؟

گفت: یابن رسول الله، اگر به یاری تو آیم، همان اول کار پیش روی تو کشته می‌شوم و نفس من به مرگ راضی نیست، ولی این اسب مرا بگیر؛ به خدا قسم تاکنون هیچ سواری با آن در طلب چیزی نرفته مگر این که به آن رسیده و هیچکس در طلب من نیامده مگر این که از او سبقت گرفته و نجات یافتم.

حسین علیه السلام از او روی برگرداند و فرمود: نه حاجت به تو دارم و نه به اسب تو، و سپس آیه ای از سوره کهف را خواند: «وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» من گمراهان را به یاری خود نمی‌طلبم. اما از اینجا بگریز و برو! نه با ما باش و نه بر ما! زیرا اگر کسی صدای استغاثه ما را بشنود و اجابت نکند، خداوند او را به رو در آتش جهنم می‌اندازد و هلاک می‌شود. آنگاه امام علیه السلام به خیمه خود بازگشت.

یکی این طور فرار می‌کند و فقط اسبش را هدیه می‌دهد و یکی مانند وهب و همسر و مادرش، نقش آفرینی می‌کند و از شهدای کربلا می‌شوند و آن قدر در کارزار کربلا آب دیده می‌شوند که از فولاد هم سخت تر. خم به ابرو نمی‌آورند. مادرش مشوق او در عزیمت به میدان بود.





وقتی پس از مقداری جنگ نزد مادرش برگشت که: آیا راضی شدی؟ گفت: وقتی راضی می‌شوم که در رکاب حسین علیه السلام به شهادت برسی. دوباره رفت و جنگید، همسرش هم چوبی برگرفت و به میدان رفت. وهب آنقدر جنگید تا شهید شد. همسرش به بالین او رفت و خون از چهره‌اش پاک کرد.

شمر که شاهد صحنه بود، به غلامش دستور داد تا با چوبی، زن را به شهادت برساند. همسر وهب، اولین زنی بود که از سپاه حسین علیه السلام به شهادت رسید.

وهب در روز عاشورا بیست و پنج سال داشت و از دامادیش هفده روز می‌گذشت.

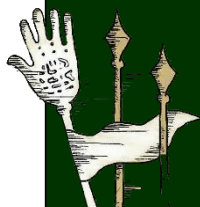
سرانجام پس از آنکه هفتاد زخم بر وی وارد شد سرش را بردند و نزد مادرش انداختند. مادر، خون از چهره‌اش پاک می‌کرد و می‌گفت: «ستایش مخصوص خدایی است که رویم را سفید و چشمانم را به شهادت فرزندم در رکاب امام علیه السلام روشن کرد...»

آنگاه سر را به سوی سپاه یزید انداخت که به یکی از سپاهیان یزید اصابت کرد و به هلاکت رسید. خوارزمی گوید: غلام شمر به فرمان او، مادر وهب را به شهادت رساند.

### گریز روضه

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ خَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَنْ تَبْرُدَ أَبْدًا» کاش این حرارت، دل ما رو هم آبدیده کند، به حقیقت عجب مکتبی است که از هر طرف می‌نگری، دشت کربلا را پر کرده است از فولادهای آب دیده، پُر کرده است از شجاعان و دلوران، از راست قامتان جاودانه.

حتی نوجوان سیزده ساله‌اش هم چونان بزرگان و ریش سفیدان از مرگ نمی‌هراسد و «الحلی من العسل» می‌خواند... این کلام آقا مرتضای آوینی این جا می‌چسبد: «گردش خون در رگ‌های زندگی شیرین است، اما ریختن آن در پای محبوب شیرین تر است؛ و نگو شیرین تر، بگو بسیار بسیار شیرین تر»....





آیه محوری  
شب هفتم محرم الحرام

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا  
فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ  
اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

۴۶ انفال

در میدان جنگ، دنباله‌رو خدا و رسولش  
باشید و با هم جرّ و بحث نکنید که  
روحیه‌تان را می‌بازید و نیرویتان تحلیل  
می‌رود! به جای آن، مقاومت کنید که خدا  
در کنار اهل صبر است.

آزادگان عالم  
در حریم حسین اند



طلیعه (مناجات با امام زمان عجل الله فرجه)

جان بر لب است، از غم جانان دعا کنید  
با چشمه‌های خالی و خشکیده‌ی نگاه  
شاید به سر رسد شب هجران، دعا کنید  
در حسرت رسیدن باران دعا کنید  
روزی هزار بار دعای فرج کم است  
در آرزوی یار، فراوان دعا کنید

ما یک تیم هستیم، یک تیم!

## مقدمه چینی (ایجاد انگیزه)

فوتبالی‌ها می‌دانند تک‌روی یک بار و دوبار جواب می‌دهد. در برخی کشورها حتی همان یک‌بار و دو بارش هم قابل درک نیست. مربی اجازه نمی‌دهد، بازیکنان بیرون از یک بازی گروهی پا به توپ شوند. حالا فوتبال که سر جای خود، در بازی مثل والیبال اصلاً نمی‌شود تک‌روی کرد. یکی باید دریافت کند، یکی پاس بدهد، آخری هم آبشار.

اگر بهترین بازیکن‌ها را هم کنار هم بگذارید اما تیم و گروه هم‌دل نباشند، بازی راه به جایی نمی‌برد. اگر یک گروه سرود، فقط تک خوان بخواند و بقیه نگاه کنند، چی می‌شود؟ اصلاً سرود می‌شود؟

کشورهایی که برایشان رشد از پایه مهم است، سعی می‌کنند این روحیه و اخلاق کار گروهی را از همان ابتدای ورود نونهالان و نوجوانان به تیم‌های پایه، آموزش بدهند تا نهادینه شود.

اگر بخواهیم این روحیه را در خودمان تقویت کنیم، چه نکاتی باید برایمان مهم باشد؟

نکنه این روحیه، استعدادهای ما را خشک و کم‌فروغ کند و یا ما را تبدیل به ماشین‌هایی کند که فقط بله‌قربان گویند!

اگر بین ما که افراد یک گروه و تیم هستیم اختلاف نظر پیش آمد، چه کار کنیم؟ حرف آخر را چه کسی بزند؟

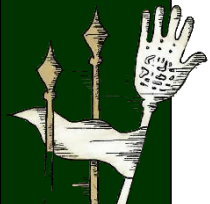
## بسط محتوا با محوریت آیه

یکی از مهم‌ترین چیزهایی که ما باید در دوران طلایی نوجوانی به آن باور پیدا کنیم این است که کار گروهی خیلی مهم است و باید تمرین کنیم تا این مهارت را کسب کنیم. دلیل این نکته این است که کار گروهی فایده‌های زیادی برای ما نوجوان‌ها دارد.

در یک کار گروهی، بخاطر اینکه سرگروه مدیریت تیم را برعهده دارد، همه با هم انرژی خود را برای رسیدن به هدف متمرکز می‌کنند، درست مثل قایق‌های چند نفره‌ای که در مسابقه، همه با هدایت‌گری سرگروه، یک‌دست و یکنواخت پارو می‌زنند تا حرکت قایق روبه جلو و با سرعت انجام گیرد. این اولین فایده کارهای گروهی.

قرآن در آیه ۴۶ سوره انفال به ما این خطا را نشان می‌دهد که پشت سر رهبر الهی و با هدایت‌گری‌های برنامه‌خداوندی دانا حرکت کنیم.

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ در میدان جنگ، دنباله‌رو خدا و رسولش باشید.





نکنه دوم اینکه در یک کار گروهی، اگر یک نفر خسته و ناامید شد، دیگران می‌توانند به او کمک کنند و روحیه بدهند تا خودش را پیدا کند. هم‌گروهی‌ها کمبودهای یکدیگر را جبران می‌کنند. اگر کار گروهی نداشتن باشیم، و هر کسی کار خودش را انجام دهد، انرژی‌های ما هدر می‌رود، مثل قایقی که هر کسی در آن به یک طرف پارو می‌زند و دور خود می‌چرخد، بلکه شاید بر اثر این کشمکش‌ها غرق شود!

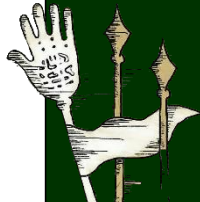
ادامه آیه ۴۶ سوره انفال به همین نکته اشاره دقیقی دارد:

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَعَفَا غُيُوبُكُمْ﴾؛ با هم جرّ و بحث نکنید که روحیه‌تان را می‌بازید و نیرویتان تحلیل می‌رود!

از همدیگر که جدا باشیم، قدرت و توانمان کمتر می‌شود، دشمنانمان راحت‌تر می‌توانند ما را شکست دهند.

آیت‌الله بهشتی از جمله روحانیونی بودند که در دوران نهضت اسلامی، چه در داخل و چه در خارج از مرزهای ایران، فعالیت‌های خود را دنبال می‌کردند. ایشان در آلمان برنامه‌ریزی‌های فرهنگی را در جهت ایجاد وحدت بین مسلمانان مقیم آلمان انجام داده بودند.

در کتاب "تاریخ شفاهی زندگانی و مبارزات آیت‌الله شهید دکتر بهشتی" که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده در رابطه با نقش شهید بهشتی در ایجاد وحدت بین مسلمانان در آلمان آمده است: قبل از عزیمت شهید بهشتی به آلمان و پذیرفتن مسئولیت مسجد اسلامی هامبورگ، به علت جو خاصی که به وجود آمده بود، برادران اهل تسنن مقیم آلمان استقبال چندانی از این مسجد نمی‌کردند، اما پس از حضور شهید بهشتی در آنجا و مدیریت وی در این مسجد، برادران اهل تسنن استقبال بسیاری از مراسمات و برنامه‌های این مسجد کرده و حتی در تکمیل و اداره آن همکاری‌های مفیدی داشتند.



شهید بهشتی غرور، فکر خراب و ایمان ضعیف، و تعصب بی‌جا روی مسائل ملی و قومی را چند عامل تفرقه می‌دانستند.

حالا من نوجوان کجا می‌توانم این تمرین‌ها را داشته باشم و بزرگ بشوم؟ در کار گروهی.

در یک کار گروهی درست، اتفاقاً ما می‌توانیم جای خالی خود را به خوبی پیدا کنیم؛ چون حرکت‌های گروهی نیاز به نقش‌آفرینی تمام افراد گروه دارد. دروازه‌بان یک کاری می‌کند که خط حمله آن کار را نمی‌تواند انجام دهد. البته رسیدن به نقطه‌ای که استعداد و جایگاه خودمان را پیدا کنیم، نیاز به صبر و حوصله دارد. شاید یکی از دلایلی که در انتهای آیه به «صبر» توصیه شده همین باشد:

صبر برای اینکه روحیه کار گروهی پیدا کنیم.

صبر برای اینکه جای خودمان را در گروه و کار گروهی پیدا کنیم.

صبر برای تحمل سختی‌های کار گروهی و تحلیل نرفتن نیرو.

در نتیجه صبر برای بهره‌مند شدن از فایده‌های کار گروهی و در نهایت ﴿وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ مقاومت کنید که خدا در کنار اهل صبر است.

## داستان و تطبیق بر شخصیت‌های متناسب با موضوع

دیگر به جای آنکه با زبان زیارت عاشورا بخوانی، در میان اصحاب آخرالزمانی حسین علیه السلام با دل به زیارت عاشورا برو ... " وَ الْغَنُّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ "؛ عبدالله بن زیاد، چه نمادی است در کربلا، نماد تفرقه اندازی میان شیعیان با همه ابزارها، زر و زور و تزویر.

از آن طرف، اصحاب عاشورا نماد وحدت و کار تشکیلاتی‌اند. وقتی مسلم بن عقیل در کوفه بود جناب حبیب و مسلم بن عوسجه از کسانی بودند که برای آن حضرت بیعت می‌گرفتند و عاشقانه و با تمام وجود از آن بزرگوار پشتیبانی می‌کردند. تا این‌که عبدالله بن زیاد به آنجا رفت و مردم کوفه از یاری مسلم دست کشیدند و از گرد او پراکندند.

خاندان حبیب و مسلم بن عوسجه نیز آن دو را پنهان کردند تا این‌که مخفیانه از شهر گریختند و در کربلا به امام حسین علیه السلام پیوستند. در صحرای کربلا نیز خیمه "حبیب بن مظاهر" محل اجتماع و کار تشکیلاتی بود. شب عاشورا وقتی حبیب از هلال بن نافع شنید که حضرت زینب علیها السلام از این‌که مبدا فردا یاران وفادار نمانند و امام علیه السلام را تنها بگذارند نگران است، اصحاب را جمع کرد همگی نزد خیمه حضرت زینب علیها السلام گرد آمدند و از صمیم دل اظهار وفاداری و اخلاص نمودند تا مگر نگرانی را از دل آن بانوی بزرگوار برطرف سازند.

## گریز روضه

اما کجا بودند این اصحاب با وفاء، آن هنگام که دشمن تفرقه انگیز، همه یاران را به شهادت رساند، آقا امام حسین علیه السلام را تنها گذاشت. صدا از خیمه آمد. سرباز کوچولوی حسین علیه السلام است.

بچه رو تا به حسین علیه السلام داد، وقتی داشت میومد، عبا رو رو صورتش گرفته بود، مبدا صورت نازنینش آفتاب بخوره

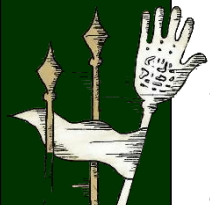
یک غنچه لاله سینه‌ی تنگش کباب شود

پژمرد و خون به دل آفتاب شد

چون نذر کرده بود فدای پدر شود

آن قدر گریه کرد که بابا مجاب شد

آوردش وسط وسط میدون، «با قوم ان لم ترجمونی فرحموا هذا الطفل» اگه به من رحم نمی‌کنید به این شیرخواره رحم کنید، «اما ترون کیف یتلظى عطشا» مگه نمی‌بینی چطور داره لبهاشو از تشنگی تکون می‌دهد





آیه محوری  
شب هشتم محرم الحرام

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا  
لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ  
الْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا  
كَانُوا يَكْسِبُونَ

۹۶ اعراف

اگر مردم شهرها ایمان بیاورند و مراقب  
رفتارشان باشند، درهای ناز و نعمت را از  
آسمان و زمین به رویشان می‌گشاییم؛ ولی  
متأسفانه آیه‌ها و نشانه‌هایمان را دروغ  
می‌دانند. ما هم به سزای کارهای زشتشان  
گرفتار عذابشان می‌کنیم.

بازار دکان کفالم  
در حریم حسین (ع)





طلیعه (مناجات با امام زمان علیه السلام)

آن غریب آشنا را می‌شود آیا ببینم؟  
دستخطش را اگر در بین کاغذها ببینم  
یا میان زائران اربعین او را ببینم

از خودم می‌پرسم آیا می‌شود او را ببینم؟  
رد پایش را اگر در خلوت «علامه حلی»  
کاش می‌شد در طواف کعبه دستش را ببوسم

## فکر و دل و رفتارت درست باشد، برکت برایت سرریز می‌شود!

## مقدمه چینی (ایجاد انگیزه)

تا بحال شده است مسیری را همراه خانواده با ماشین رفته باشید، اما در میانه راه شک کنید که نکند اشتباه آمده‌اید! اینجاست که گفت‌وگوها میان افراد داخل آن وسیله نقلیه شروع می‌شود. یکی می‌گوید از اول هم اشتباه آمدیم مسیر راه دیگری می‌گوید گفتم فلان مسیر را بپرسیم! و فرد دیگری با اصرار می‌گوید اشتباه نیامدیم، فقط مقداری از راه باقی مانده تا به مقصد برسیم. مسیر را ادامه دهید تا تابلوی راهنمایی و اینکه چند کیلومتر باقی مانده را ببینیم. مسیر همین است. شک نکنید! نقشه را نگاه کنید می‌فهمید که درست آمده‌ایم.

شما باشید چکار می‌کنید؟ بویژه اگر مطابق نقشه می‌بینید مسیر را درست آمده‌اید!

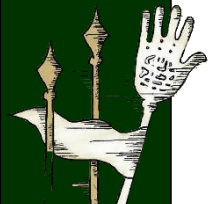
ما در زندگی روزمره مان بارها با این دوراهی‌ها، شک‌های بی‌مورد، و البته سستی‌ها و کم‌آوردن‌ها مواجه می‌شویم. از زندگی شخصی‌مان تا زندگی اجتماعی. از درس و مدرسه رفتنمان تا نماز و هیئت رفتنمان. در این دوراهی‌ها، چطور اطمینان کنیم راهی که انتخاب کرده‌ایم درست است و اشتباه نکرده‌ایم؟

## بسط محتوا با محوریت آیه

برای اینکه در زندگی بی‌مورد شک نکنیم، و یا مسیر زندگی‌مان را اشتباه نرویم، باید به تابلوهای راهنمایی در زندگی خودمان خوب دقت کنیم. مثلاً یکی از مهم‌ترین تابلوهای راهنمایی در زندگی «عقل» ما است. اگر دیدیم خودمان یا کسی دیگر کاری دارد انجام می‌دهد که با عقل جور در نمی‌آید، باید سریع دوربرگردان در دور زد و مسیر اشتباه را ادامه نداد. به رقیقت می‌گوییم چرا این‌طور زشت و بی‌ادبانه حرف می‌زنی؟! جواب می‌دهد «چون دلم می‌خواد» «اینجوری جلب توجه می‌کنی» یا از این توجیهات، خوب مشخص است که این مسیر عاقلانه نیست.

یا اگر راهی را خدای مهربان که سازنده وجود ما است، بفرماید اشتباه است، باز هم عقل می‌گوید به حرف خدا و فرستادگان خدا گوش کنیم.

نکته مهم‌تر این است که گاهی ما با عقل خودمان می‌فهمیم یک کاری درست است، اما یک‌دفعه و به دلایل مختلف تردید در دلمان راه پیدا می‌کند! با خودمان می‌گوییم نکند راه را اشتباه آمده‌ایم. دقت نمی‌کنیم که هیچ دلیل منطقی برای تردید نداریم! یا اینکه قبول داریم کار درستی است، اما حوصله ادامه مسیر را نداریم. احساس می‌کنیم راه‌های دیگر بیشتر لذت دارد، جذاب‌تر است، طرفدار بیشتر دارد و ...



اینجاست که از ادامه دادن مسیر، و تلاش کردن و مقاومت کردن در مقابل سختی‌های راه انصراف می‌دهیم.

خدای متعال در آیه ۹۶ سوره اعراف، ما را به ادامه مسیر حق و راهی که عقل و خدا به ما پیشنهاد داده‌اند، تشویق می‌کند و از طرفی هم عاقبت این انصراف دادن و مقاومت نکردن را بیان می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

اگر مردم شهرها ایمان بیاورند و مراقب رفتارشان باشند، درهای ناز و نعمت را از آسمان و زمین به رویشان می‌گشاییم؛ ولی متأسفانه آیه‌ها و نشانه‌هایمان را دروغ می‌دانند. ما هم به‌سزای کارهای زشتشان، گرفتار عذابشان می‌کنیم.

حالا انتخاب با من و شماست. مقاومت کنیم و کم نیاوریم یا اینکه بشکنیم و بنشینیم.

اگر کسی درون خود یک شخصیت محکم و استوار نداشته باشد، نمی‌تواند تغییرات زندگی را تحمل کند. کلید توانایی تحمل تغییرات این است که: خود را «بشناسی»؛ بدانی که چه «ارزشی» داری و از زندگی «چه می‌خواهی»؛ این سه باید در ذهن تو ثابت باشند و فقط با اراده تو تغییر کنند نه با تغییرات بیرون.

برای اینکه توی ذهنت یادگاری بماند: ایستادگی کن، ایستادگی کن و ایستادگی کن و به یاد داشته باش که لشکری از کلاغ‌ها، جرأت نزدیک شدن به مترسکی که ایستادگی را فقط به نمایش می‌گذارد، ندارند، چه برسد به شما شازده با مرام عاقل!

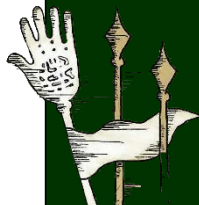
قرآن میوه مقاومت در راه خدا را پیروزی و سعادت ابدی معرفی کرده، می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَمْعُرُونَ﴾ کسانی که گفتند: «پروردگار ما الله است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می‌مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می‌دادند.

واقیت این است، ضامن بقا و دوام دین چیزی جز صبر و استقامت در دفاع از حق و حقیقت نیست و پیروزی و بهروزی جز در سایه صبر و استقامت به دست نمی‌آید.

حالا بگو ببینم پای کار هستی؟ می‌مانی؟ امام زمان عجل الله تعالی فرجه روی تک تک شما نوجوانان عزیز حساب باز کرده است و یک جای خالی در قطار ظهور برای شما کنار گذاشته شده است. مواظب باش جانمان رفیق!

### داستان و تطبیق بر شخصیت‌های متناسب با موضوع

مثل میثم تمار که امیر المؤمنین علیه السلام به او گفته بود که اگر در این مسیری که هستی، ایستادگی کنی، شهادتت این گونه می‌شود و به او بشارت داده بودند. گفته شده است میثم کنار آن درخت نماز می‌خواند و با آن سخن می‌گفت. میثم خبر شهادتش را که از زبان امام علی علیه السلام شنیده بود، برای دیگران نقل می‌کرد. بنا به روایتی، او و حبیب بن مظاهر در میان جمعی، خبر شهادت را بیان کردند، اما حاضران، آنان را تکذیب و تمسخر کردند.



آگاهی وی از شهادتش تا بدان حد بود که وقتی او را برای به صلیب کشیدن می‌بردند، کسی به او گفت: ای میثم می‌توانستی کاری بکنی که گرفتار این ساعت نشوی. میثم در پاسخش گفت: به خدا سوگند که این درخت خرمایی که مرا بر آن می‌آویزند جز برای من رشد نکرده و من نیز جز برای چنین روزی خود را آماده ساخته‌ام: «وَاللَّهِ مَا بَيَّنَّتْ هَذِهِ النَّخْلَةُ إِلَّا لِي وَ لَا أَغْتَدِيَتْ إِلَّا لَهَا».

میثم با محاسبات مادی، میدان مبارزه را از ترس گرفتاری و مرگ و ... ترک نکرد. برای همین میثم دانای رازها بود، از شاگردان و اصحاب خاص امام علی علیه السلام، او از بسیاری حوادث آینده و فتنه‌ها آگاهی داشت و در صورت لزوم با تشخیص ظرفیت افراد، مردم را از آن آگاه می‌کرد، از جمله: پس از شهادت مسلم، در کوفه، ابن زیاد حاکم کوفه، میثم، مختار و جمعی از شیعیان را دستگیر کرد. میثم به مختار گفت: تو از زندان رها می‌شوی و به خون خواهی حسین بن علی علیه السلام قیام می‌کنی و ابن زیاد را که ما را می‌کشد، خواهی کشت.

یا به زنی به نام «جبله مکی» گفت: هر گاه به خورشید نگاه کردی و دیدی که چون خون تازه قرمز است، بدان که سیدالشهداء کشته شده است.

در زمان قبل از انقلاب هم در همین کشور خودمان افرادی داشتیم که بر سر باورهای خود، ایستادگی می‌کردند، مثل شهید طیب حاج‌رضایی که به اتهام مشارکت و همکاری در قیام ۱۵ خرداد در تهران دستگیر و زندانی شد.

طیب پس از دستگیری در نخستین بازجویی خود جهت فریب بازجویان اعلام می‌کند، من همچنان فدایی شاه بوده و هستم و حاضر تمام زندگی‌ام را در راه شاه بدهم.

در زندان او را شکنجه می‌کردند و می‌گفتند، بگو از خمینی پول گرفته‌ام و این غائله را به راه انداخته‌ام؛ ولی او می‌گفت من عمر خود را کرده‌ام، بنابراین حاضر نیستم در پایان عمر خود به کسی که جانشین ولی عصر علیه السلام است و مرجع تقلید هم هست، تهمت بزنم.

نقل شده است زمانی که ایشان زندانی بود، ساواک زندانیان را به صف کرده بودند و به مرحوم طیب دستبند قیونی زده بودند. با این دستبند، یک دست از عقب و یک دست از روی شانه می‌آید و هر دو میج را از پشت سر با چیزی به هم می‌بندند، مثل ساعت کوک می‌کنند و دو دست تحت فشار قرار می‌گیرد، عرق از بدن انسان جاری می‌شود. مرحوم طیب تمام سختی‌ها را بر جان خرید و حاضر نشد بگوید، از امام خمینی پول گرفته‌ام.

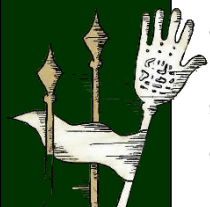
## گریز روضه

تجسم واقعی مقاومت و ایستادگی برخاسته از عمق ایمان و معنویت را می‌توان در نهضت سیدالشهدا علیه السلام مشاهده کرد، طوری که تمام لحظات و صحنه‌های این حماسه ماندگار و لحظه به لحظه حماسه‌آفرینان عاشورا درس مقاومت و ایستادگی است.

وقتی اصحاب شهید شدند، نوبت به بنی هاشم رسید. علی اکبر آمد مقابل بابا، از پدر اجازه میدان خواست، فرمود برو عزیزم. برو اشبه الناس خلقا و خُلُقًا برسول الله.

رفت میدان، خودش را معرفی کرد جنگ نمایانی کرد تشنگی بر حضرت چیره شد نزد پدر بر گشت عرضه داشت: «یا آبه العَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ يُقِلُّ الْحَدِيدُ أَجْهَدَنِي».

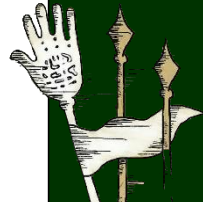
بابا تشنگی دارد مرا می‌کشد، سنگینی اسلحه مرا به زحمت انداخته، ابی عبدالله علیه السلام گریه کرد. فرمود: علی جان مقاومت کن به زودی از دست جدت رسول خدا سیراب خواهی شد. علی اکبر فقط تشنه آب نبود، بلکه تشنه دیدار پدر هم بود...



علی اکبر برگشت به میدان، عده ای از دشمنان را نگاه مَرَّةً بن مُنْقَذِ عَبْدِی گفت: گناه عرب به گردن من، اگر داغ این جوان را بر دل پدرش نگذارم.

ضربتی بر فرق علی اکبر زد از شدت ضعف، دست بر گردن اسب انداخت، اسب وحشت زده به سوی لشکر دشمن رفت، هر کسی ضربه‌ای به بدن نازنینش زد: فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبَاءُ إِرْبَاءُ!

تا از اسب روی زمین افتاد صدا زد: یا ابتاه هذا جَدَى رَسُولِ اللَّهِ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِيهِ أَلَا وَفِي.



آیه محوری  
شب نهم محرم الحرام

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

۱۷۸ آل عمران

کسانی که بی دینی می کنند، خیال نکنند مهلتی که به آن ها می دهیم، به سودشان تمام می شود! به آن ها مهلت می دهیم، فقط برای اینکه بر گناه خود بیفزایند! بله، عذابی خفت بار نصیبشان می شود.

آزادگان عالم  
در حریم حسین اند



طلیعه (مناجات با امام زمان عجل الله فرجه)

از تو دور افتاده‌ایم و با فراق راحتیم  
فکر بیداری مایی، ما ولی خوابیم خواب  
تو به «گمنامان» نگاه بیشتر داری ولی  
پشت ابر معصیت ماندیم و نایبنا شدیم

باز اما ادعا داریم فکر حضرتیم  
عفو کن آقا اگر این قدر اهل غفلتیم  
ما ز چشم افتاده‌ها، از عاشقان شهرتیم  
«حاضر کامل» شما هستی و ما در غیبتیم

جوجه را واقعا آخر پاییز می شمارند!

مقدمه چینی (ایجاد انگیزه)

یکی از راه‌هایی که ما می‌توانیم میزان رشد و توانمند شدنمان را امتحان کنیم، جایی است که برای کاری برآورد و محاسبه می‌کنیم. بر اساس محاسباتمان شروع می‌کنیم مدیریت کردن. مثلاً در یک کار اقتصادی حدس می‌زنیم، یا با دقت و مشورت متوجه می‌شویم فلان کالا را باید بخریم، وگرنه نایاب می‌شود، یا باید قیمت بیشتری در سال آینده برایش پرداخت کنیم.

اگر این محاسبه و دوراندیشی اقتصادی ما درست باشد، ما سود کرده‌ایم و اعتماد به نفسمان بالا می‌رود و اگر در محاسباتمان اشتباه کرده باشیم، باید دقت کنیم و مشورت بیشتری در کارهایمان داشته باشیم.

فلان رشته علمی، بازار کار بهتری دارد. آینده دارد. همین جمله باعث می‌شود گروهی از نوجوانان، رشته تحصیلی خود را اینگونه انتخاب کنند.

فرض کنید این محاسبات اشتباه باشد. آن وقت است که چند سال زحمت یک نوجوان، مقدار زیادی از سرمایه مالی یک جوان «هیچ» می‌شود.

به نظر شما چقدر مهم است که ما چطور می‌شویم و با مشورت گرفتن از چه کسانی آینده خود را رقم بزنیم؟

روی حرف چه کسانی برای محاسبات و برنامه‌ریزی‌هایمان می‌توانیم حساب کنیم.

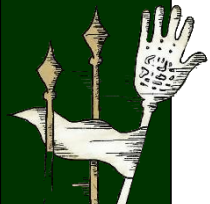
بسط محتوا با محوریت آیه

دقت داشته باشیم که هر چقدر کار و سرمایه‌ای که می‌خواهیم خرج کنیم برایمان ارزش‌مندتر باشد، خطر محاسبه‌ها و برنامه‌ریزی‌های نادرست بیشتر است!

وقتی برای چند میلیون پول، یا یکی دو سال هدر رفتن عمر این قدر پشیمانی و غصه می‌خوریم، اگر بی‌نهایت سال عمر و بی‌نهایت سرمایه را از دست بدهیم، پشیمانی‌مان انتها نخواهد داشت!

گروهی در دنیا، هشدارهای خدای دلسوز و مهربان را جدی نمی‌گیرند، درست مثل مصرف‌کننده‌ای که دفترچه راهنمای کالا را کنار می‌اندازد و وسیله نو خود را به زودی به خاطر ندانم کاری‌ها خراب می‌کند.

خدا مسیر درست زندگی کردن را به ما نشان داده است، اما گروهی اصرار دارند بر خلاف رودخانه عقل و فطرت خودشان شنا کنند! برای توجیه کار خودشان هم اینگونه تبلیغ می‌کنند که نگاه کنید. ببینید ما چقدر امکانات و لذت‌هایمان بیشتر و بهتر از شماست. بجای زندگی خداپسند، مثل ما زندگی کنید تا شما هم در دنیا لذت ببرید.



روی مشورت و محاسبات این جماعت حساب کردن، از بی‌عقلی یک گام عقب‌تر است. باید خدمت این بندگان ناشکر خدا عرض کرد «جوجه را آخر پاییزی می‌شمارند». به فرض که دو سه روزی هم خوب در دنیا کیف کردید و لذت بردید، بی‌نهایت سال زندگی در آن دنیا را چه خواهید کرد؟!

خدای متعال در آیه ۱۷۸ آل عمران به اشتباه این گروه اشاره می‌کند:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾

کسانی که بی‌دینی می‌کنند، خیال نکنند مهلتی که به آن‌ها می‌دهیم، به‌سودشان تمام می‌شود! به آن‌ها مهلت می‌دهیم، فقط برای اینکه بر گناه خود بیفزایند! بله، عذابی خفت‌بار نصیبشان می‌شود.

بترسیم از روزی که خدا ما را به حال خودمان رهایمان کند. تلنگر که نخوریم، به فکر اصلاح نمی‌افتیم. به عبارت دیگر، زندگی هر انسانی، چه مؤمن و چه کافر، چه فقیر و چه غنی، صحنه انواع امتحان‌ها و آزمایش‌هاست. هویت و شخصیت انسان‌ها با این امتحان ساخته می‌شود و شناخته می‌گردد. از این رو، کوچک‌ترین حادثه‌ای که پیرامون ما رخ می‌دهد امتحانی برای ماست تا روشن شود که ما نسبت به آن حادثه چه تصمیمی می‌گیریم و چگونه عمل می‌کنیم. عمل درست، رشد و کمال، و عمل غلط، عقب ماندگی و خسران ما را به دنبال دارد.

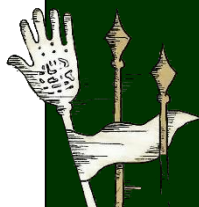
امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «أَنَّهَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ كَفَّةِ الْمِيزَانِ، كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَاءِهِ» به راستی که مؤمن به منزله کفه ترازوست، هراندازه ایمانش افزوده شود، امتحانش نیز افزوده می‌شود. ممکن است بپرسید: خداوند با چه چیزی ما را امتحان می‌کند؟

پاسخ این است که او با هر امر خیر یا شری ما را می‌آزماید؛ بیماری یا سلامت، فقر یا ثروت، از دست دادن پدر و مادر یا داشتن پدر و مادر، بارش باران یا وقوع خشک سالی و به طور کلی هر حادثه شیرین یا تلخ، مواد امتحانی ما به حساب می‌آیند و نحوه مواجهه ما با آن‌ها پیروزی یا شکست ما را رقم می‌زند و مهیای امتحانی دیگر می‌سازد.

حالا یک خاطره از دستگیری‌های آقا ابراهیم هادی که بسیار شیرین است را تقدیمتان می‌کنم.

بارها دیده شده بود که ابراهیم با بچه‌هایی که نه ظاهر مذهبی داشتند و نه به دنبال مسائل دینی بودند، رفیق می‌شد. آن‌ها را جذب ورزش می‌کرد و به مرور به مسجد و هیئت می‌کشاند. یکی از آنها خیلی از بقیه بدتر بود؛ همیشه از خوردن مشروب و کارهای خلافش می‌گفت! اصلاً چیزی از دین نمی‌دانست؛ نه نماز و نه روزه. به هیچ چیز هم اهمیت نمی‌داد. حتی می‌گفت تا حالا هیچ جلسه مذهبی یا هیئت نرفته‌ام.

به ابراهیم گفتم: آقا ابراهیم، اینها کی هستند دنبال خودت می‌آوری؟ با تعجب پرسید: چطور؟ چی شده؟ گفتم: دیشب این پسر پشت سر شما وارد هیئت شد؛ بعد هم آمد و کنار من نشست. حاج آقا صحبت می‌کرد از مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و کارهای یزید می‌گفت و این پسر هم خیره خیره و با عصبانیت گوش می‌کرد. وقتی چراغ‌ها خاموش شد، به جای این که اشک بریزد، مرتب فحش‌های ناجور به یزید می‌داد. ابراهیم داشت با تعجب گوش می‌کرد و یک دفعه زد زیر خنده. بعد هم گفت: «عیبی نداره! این پسر تا حالا هیئت نرفته و گریه نکرده، مطمئن باش با امام حسین (علیه السلام) که رفیق بشه تغییر می‌کنه؛ ما هم اگر این بچه‌ها را مذهبی کنیم هنر کردیم.»





دوستی ابراهیم با این پسر به جایی رسید که همه کارهای اشتباهش را کنار گذاشت، یکی از بچه‌های خوب ورزشکار شد.

میدانی آقا ابراهیم هادی، آن پهلوان بسیجی، ستاره ورزش کشتی کشورمان، کسی که از بچگی با طعم یتیمی بزرگ شده، چطور ویصیت نامه اش رو شروع کرده؟ با همین جملات: «اگر چه خود را بیشتر از هر کس محتاج وصیت و پند و اندرز می‌دانم، قبل از آغاز سخن از خداوند منان تمنّا می‌کنم قدرتی به بیان من عطا فرماید که بتوانم از زبان یک شهید، دست به قلم برم چرا که جملات من اگر لیاقتی پیدا شد و مورد عفو رحمت الهی قرار گرفتم و توفیق و سعادت شهادت را پیدا کردم، به عنوان پرافتخار آفرین وصیای شهید خوانده می‌شود.

خدایا تو را گواه می‌گیرم که در طول این مدت از شروع انقلاب تاکنون هر چه کردم برای رضای تو بوده و سعی داشتم همیشه خود را مورد آزمایش و آموزش در مقابل آزمایش‌ها قرار دهم.»

رفیقش تعریف می‌کند که باشگاه کشتی بودیم که یکی از بچه‌ها به ابراهیم گفت:

«ابرام جون! تیپ و هیكلت خیلی جالب شده. توی راه که می‌اومدی دوتا دختر پشت سرت بودن و مرتب از تو حرف می‌زدند». بعد ادامه داد: شلوار و پیرهن شیک که پوشیدی، ساک ورزشی هم که دست گرفتی، کاملاً معلومه ورزشکاری!

ابراهیم خیلی ناراحت شد. رفت توی فکر. اصلاً توقع چنین چیزی را نداشت. جلسه بعد که ابراهیم را دیدم خنده ام گرفته بود؛ پیراهن بلند پوشیده بود و شلوار گشادا! به جای ساک ورزشی هم کیسه پلاستیکی دست گرفته بود. تپیش به هر آدمی می‌خورد غیر از کشتی‌گیر.

بچه‌ها می‌گفتند: تو دیگه چه جور آدمی هستی! ما باشگاه می‌ایم تا هیكل ورزشکاری پیدا کنیم. بعد هم لباس تنگ بپوشیم. اما تو با این هیكل قشنگ و رو فرم، آخه این چه لباس هائیه که میپوشی؟! ابراهیم به این حرف‌ها اهمیت نمی‌داد و به بچه‌ها توصیه می‌کرد: ورزش اگه برای خدا باشه، عبادته؛ به هر نیت دیگه‌ای باشه، فقط ضرره.

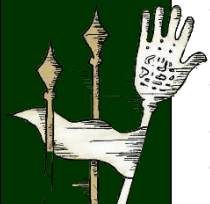
## داستان و تطبیق بر شخصیت‌های متناسب با موضوع

حالا ما این افراد را در تاریخ خودمان می‌بینیم و کسانی مثل شمر بن ذی الجوشن را هم داریم. رقبا کسی شمر را می‌شناسد؟ می‌گویند شمر شانزده بار با پای پیاده به سفر حج رفته است. فکر نکنید شمر اهل نماز و روزه نبوده و یا از آن دسته آدمهایی بوده که عرق می‌خورده و عربده می‌کشیدند؛ شمر و بسیاری دیگر که آن طرف ایستاده‌اند، آدمهایی هستند که پیشانی پینه بسته داشتند. بسیاری از آن‌ها نماز شب بودند. تعدادی از این افراد با پیامبر ﷺ هم دیده شده‌اند.

وقتی امام حسین علیه السلام به کربلا وارد شد بعضی از این افراد را صدا زد و فرمود: «مگر شما پیامبر را ندیدید؟» الان این افرادی که پیامبر را دیده بودند و رو به سوی قبله نماز می‌خواندند، رو در روی امام ایستاده‌اند. در کتاب تاریخ مسعودی آمده که در کربلا هر روز بیست هزار نفر در فرات غسل می‌کردند. غسل قربه الی الله که حسین را بکشند و می‌گفتند: غسل می‌کنیم تا ثوابش بیشتر باشد.

آیا افرادی مثل شمر را خداوند امتحان و ابتلائی برایش ندارد؟؟ حتماً امتحان می‌شود تا عیارش مشخص شود که می‌شود رفوزه تاریخ!

اما در سپاه اباعبدالله علیه السلام هم یل‌ها و پهلوانانی هستند که همیشه سر بلند تاریخند. ابالفضل العباس، در مقابل امان نامه شمر چه کار کرد؟ چه چیز را انتخاب کرد؟



## گریز روضه

شمر بن ذی الجوشن کیلابی که از قبیله ام البنین رضی الله عنه بود، مأموریت یافت که به حضرت عباس رضی الله عنه و سه تن از برادرانش امان نامه دهد.

وی، در عصر روز تاسوعا به نزدیکی خیمه‌گاه امام حسین رضی الله عنه رفت و با صدای بلند فریاد زد: «أَيْنَ بَنُو أُحْتَبَا» خواهر زادگانم کجایند؟

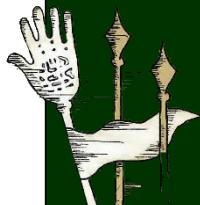
امام حسین رضی الله عنه که منظور شمر را دانسته بود، به برادران خود فرمود: پاسخ شمر را بدهید، اگر چه او فاسق است ولیکن با شما قرابت و رابطه خویشاوندی دارد.

حضرت عباس رضی الله عنه که کانون غیرت، حمیت و وفاداری بود، بر او بانگ زد و فرمود: بریده باد دستان تو و لعنت خدا بر تو و امان نامه تو، ای دشمن خدا!

حضرت عباس رضی الله عنه به همراه سه تن از برادرانش (عبدالله، جعفر و عثمان) در نزد شمر حضور یافته و از او پرسیدند: حاجت تو چیست؟

شمر گفت: شما خواهرزادگان منید. بدانید تا ساعاتی دیگر شعله‌های جنگ برافروخته می‌گردد و از یاران حسین بن علی رضی الله عنه کسی زنده نمی‌ماند. من برای شما امان نامه‌ای از عمر بن سعد آوردم. شما از این ساعت در امان ما هستید، مشروط بر این که از یاری برادران حسین رضی الله عنه دست برداشته و سپاهش را ترک کنید.

حضرت عباس رضی الله عنه که کانون غیرت، حمیت و وفاداری بود، بر او بانگ زد و فرمود: بریده باد دستان تو و لعنت خدا بر تو و امان نامه تو، ای دشمن خدا! ما را فرمان می‌دهی که از یاری برادر و مولایمان حسین رضی الله عنه دست برداریم و سر در طاعت ملعونان و ناپاکان در آوریم. آیا ما را امان می‌دهی ولی برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امانی نیست؟



آیه محوری  
شب دهم محرم الحرام

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ  
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ  
بِالَّذِينَ لَهُمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا  
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ

۱۶۹- ۱۷۰ آل عمران

هرگز خیال نکن کسانی که در راه خدا شهید شده‌اند،  
مرده‌اند! بلکه زنده‌اند و در حضور خدا به آنان روزی  
مخصوص می‌دهند. از پاداشی که خدا از سر بزرگواری به  
آنان داده است، خوشحال‌اند و به کسانی که از  
پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند مژده  
دهند که از مرگ نترسند  
و غمی برایشان نیست.

بازار دکان کفالم  
در حریم حسین اند



طلیعه (مناجات با امام زمان عجل الله فرجه)

مخلوق خدا قیمت اگر می‌گیرد  
در آتش عشق، ما گلستان دیدیم  
شیرینی عشق آنچنان است که نخل  
در وقت شهادت بعلش می‌گیرند

از آه شب و اشک سحر می‌گیرد  
از بین شر خدا سحر می‌گیرد  
از میثم تمار اثر می‌گیرد  
آنکه غم یار را به بر می‌گیرد

## دوباره زندگی!

## مقدمه چینی (ایجاد انگیزه)

واقعیت یک چیز بیشتر نیست، اما من و شما وقتی یک عینک دودی به چشم می‌زنیم، هوا را تاریک می‌بینیم. از عینک دیگری استفاده می‌کنیم اشیاء را کوچک از اندازه واقعی می‌بینیم و ... نوع نگاه ما و اینکه ما چطور با واقعیت روبرو می‌شویم، حس و حال ما را با آن تنظیم می‌کند.

شیطان و همراهانش، رسانه‌ها و زبان‌های چرب، تصوره‌های اشتباه ما، همه و همه می‌تواند بین ما و واقعیت فاصله بیندازد. قصه فقط درست دیدن و ندیدن واقعیت نیست. شما وقتی از عینکی استفاده می‌کنی که یک گل زیبا را بدقواره و کج و زشت نشان می‌دهد، از آن گل خوش نمی‌آید، انگیزه نداری برای خریدن آن گل، و ...

یعنی نگاه شما در حس قلبی و رفتار شما هم مؤثر می‌شود. حالا هر چقدر آن واقعیت در زندگی شما بیشتر تأثیر داشته باشد، سود و ضرر نوع نگاه شما هم بیشتر می‌شود.

به نظر شما یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در زندگی ما مؤثر است، چیست؟

بگذارید به شما کمک کنم. وقتی از مرز کشوری به کشور دیگر می‌خواهید بروید، خیلی مهم است که نگاه شما به فرهنگ و امنیت و زیبایی و مشکلات کشور دوم چگونه است؟ داستان عبور ما از زندگی دنیا به آخرت هم همین‌طور است.

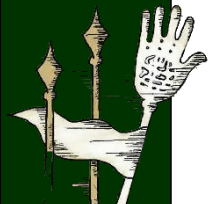
بعضی اصلاً قبول ندارند که بعد از این دنیا، دنیای دیگری هم هست. ظاهراً دوست دارند بعد از دنیا، تمام شوند و علاقه‌ای به بی‌نهایت زندگی کردن ندارند!

بعضی دیگر زندگی خود را دو بخش می‌دانند. بخشی در دنیا، و بخشی در آخرت.

نگاه‌ها و علاقه‌ها و رفتارهای این دو گروه حتماً با یکدیگر تفاوت‌هایی دارد. این‌طور نیست؟

در سال‌های خیلی دور از عالمی پرسیدند که شرط گناه نکردن و از گناه گریختن و حداقل، کمتر گناه کردن چیست؟ ایشان خیلی کوتاه، ساده و قابل فهم اما بسیار قوی و غنی گفت: مقدمه‌اش رو خراب کن! و باز هم از ایشان پرسیدند که برای درک بیشتر نماز و روزه و ... چه باید کرد؟ گفت: به مقدمه‌اش بیشتر دقت کن!

مقدمه حرام مثل اینکه اصلاً در جلسه‌ای که می‌دانیم در آنجا گناه می‌شود نرویم، چون ممکن است ما هم جو گیر شویم. راز سعادت‌مند شدن، دقت در همین ریزکاری‌هاست. جمله طلایی سردار دل‌ها سپهبد شهید حاج قاسم عزیز به دلیم می‌نشیند و آرامش جاودانه‌ای به من عطا می‌کند وقتی که می‌گوید: «کسی شهید می‌شود که شهید زندگی کند و شرط شهید شدن، شهید بودن است»



## بسط محتوا با محوریت آیه

در آیه ۱۶۹ و ۱۷۰ آل عمران، خدای متعال دست گذاشته‌اند روی همین سؤال و دوگانه‌ای که گفتیم، البته با تصویرسازی از بهترین نوع نگاه به زندگی آخرت، آن هم برای بهترین بندگان خدا.

شهادت و کسانی که در راه خدا جان و هستی خود را هدیه داده اند را مرده می‌دانیم یا زنده؟ آن‌ها زبانه لال بنا بر گفتار برخی مردم، تلف شدند، از بین رفتند، حیف شدند، یا جاودانه شدند، دارند کیف می‌کنند، به ایشان خوش می‌گذرد و ...؟!

قرآن اینگونه می‌فرماید که:

و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ

هرگز خیال نکن کسانی که در راه خدا شهید شده‌اند، مرده‌اند! بلکه زنده‌اند و در حضور خدا به آن روزی مخصوص می‌دهند. از پاداشی که خدا از سر بزرگواری به آنان داده است، خوشحال‌اند و به کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند مژده دهند که از مرگ نترسند و غمی برایشان نیست.

انتخاب با ما است که کدام تصویر را از زندگی شهدا قبول کنیم. هر تصویری را که قبول کنیم در زندگی این دنیای ما هم تأثیر مستقیم می‌گذارد، چرا که یا می‌خواهیم مثل شهدا زندگی کنیم و خوش عاقبت شویم و زنده بمانیم در آخرت، یا مثل برخی دید و حس و حالمان نسبت به شهادت غیر واقعی است و ایشان را از دست رفته می‌بینیم.

انتخاب با شماست!

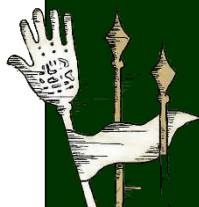
## داستان و تطبیق بر شخصیت‌های متناسب با موضوع

عمرو بن حجاج همراه با سپاهیان کوفه جهت جنگ با امام حسین علیه السلام و یارانش عازم سرزمین کربلا گردید و از سوی عمر بن سعد، مسئول ممانعت از رسیدن آب به خیام اباعبدالله الحسین علیه السلام گردید.

عمرو، در روز عاشورا فرماندهی جناح راست سپاه عمر بن سعد را بر عهده داشت. یاران تحت فرماندهی او مسلم بن عوسجه را به شهادت رساندند. او پیشنهاد سنگباران کردن یاران امام حسین علیه السلام را مطرح کرد که موافقت عمر بن سعد را در پی داشت. یارانش را خطاب قرار داد و گفت: «ای احمق‌ها می‌دانید با چه کسانی در حال جنگ هستید؟ آنان جنگجویان شهر هستند و قومی هستند که آرزوی مرگ می‌کنند. هیچ یک از شما به تنهایی به جنگشان نرود، بلکه با پرتاب سنگ آنان را از پا در آورید»

او در روز عاشورا امام حسین علیه السلام را خارجی و یزید را امام معرفی کرد. و مردم را به جنگ با آن حضرت تحریک می‌کرد که با واکنش امام حسین علیه السلام روبه‌رو شد. عمرو بن حجاج آن گاه به یاران امام علیه السلام نزدیک شد و گفت: «ای اهل کوفه! فرمانبرداری و اتحادتان را حفظ کنید و در کشتن کسی که از دین بیرون رفته و با امام خویش- یزید- مخالفت ورزیده شک نکنید».

اما از آن طرف، خزیمه کوفی را داریم. وی اهل کوفه بود و همراه با عمر سعد در سومین روز از محرم به کربلا آمد. مورد اعتماد عمرسعد بود و در سخنوری و بلاغت توانا.



در شبانگاه سوم محرم از طرف عمر سعد مأموریت یافت تا به اردوگاه امام حسین برود و با وی مذاکره کند. وقتی به امام رسید چنان در جاذبه‌ی رفتار و گفتار امام قرار گرفت که از بازگشت منصرف شد. هیچ کس نمی‌داند امام به او چه گفت و با قلب او چه کرد که خزیمه با اشک و شوق گفت: من ذالذی یترک الجنه و یمضی الی النار؟ کیست که بهشت را واگذارد و به شعله‌ی جهنم تن بسپارد؟

این جمله، ترجمان درک والا، بصیرت، امام شناسی و شجاعت روحی و روانی خزیمه است.

عمر سعد هر چه منتظر ماند، خزیمه باز نگشت و صبحگاه روز چهارم دریافت که وی از تاریکی عبیداللهی به روشنائی ابا عبداللهی پیوسته است.

از شهادت خزیمه کوفی در روز عاشورا نیز گزارشی در دست نیست، تنها در یک منبع اشاره شده است که در کربلا شهید شد. به احتمال دقیق‌تر و قوی‌تر در تیرباران صبح عاشورا به شهادت رسیده است.

### گریز روضه

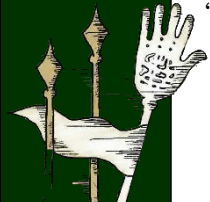
بیاید مثل خزیمه به مولایمان عرض کنیم: من ذالذی یترک الجنه و یمضی الی النار؟ کیست که بهشت را واگذارد و به شعله‌ی جهنم تن بسپارد؟ تو بهشت مایی حسین! تو تأثیر گذار زندگی مایی حسین! (و لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) ... آن ولایت آزارها مگر می فهمیدند، آن هنگام که دست در چله کمان کشیدند و به سوی سینه شما.....

آن هنگام که سنگ پرتاب کردن و به پیشانی شما.....

آن هنگام که تیر سه شعبه.....

آن هنگام که نعل تازه اسب.....

آن هنگام که انگشت و انگشتر.....









سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



بنیاد نوجوانان